مسایل پنجگانه

نور و بشر
علم غیب
حاضر و ناظر
مختار کل
استعانت

مولف : حضرت مولانا مفتی احمد ممتاز دامت برکاتهم
با تقریظ : شیخ الحدیث حضرت مولانا عبدالرحمن ملازئی مدظله العالی

ترجمه و تعلیق : هارون جد گال

از دیدگاه اهل سنّت

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه این اثر را تقدیم می کنم به:

استاد و مرشد گرامی‌ام، شیخ‌التفسیر و الحدیث مولانا محمدعمر سربازی رحمه الله که بذر توحید در زمین قلبم کاشت و حصار علم دورش کشید.

به استاد دلسوزم، شیخ‌الحدیث مولانا عبدالرحمن سربازی مدظله که درخت علم مرا پروراند.

به تمام کسانی که پوینده‌گان شاهراه توحید و جوینده‌گان حق و حقیقت‌اند.

بسم الله الرحمن الرحیم

مسایل پنجگانه

نور و بشر، علم غیب، حاضر و ناظر، مختار کل، استعانت

مؤلف:

حضرت مولانا مفتی احمد ممتاز دامت برکاتهم

با تقریظ:

شیخ الحدیث حضرت مولانا عبدالرحمن ملازئی مدظلهم العالی

ترجمه و تعلیق:

هارون جدگال

سرشناسه	: مولانا مفتی احمد ممتاز
عنوان و نام پدیدآور	: مسایل پنجگانه / مؤلف مفتی احمد ممتاز
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۹۶ ص
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۵۳-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: فقه اهل سنت- احادیث قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۷ الف ۵ الف/ ۱۶۰
رده بندی دیویی	: ۲۹۸/۳۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۷۸۵۵۶

* نام کتاب : مسایل پنج گانه
* مؤلف : حضرت مولانا مفتی احمد ممتاز (دامت برکاتهم)
* مترجم : هارون جدگال
* ناشر : شیخ الاسلام احمد جام
* نوبت چاپ : اول ۹۰
* شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
* قیمت : ۱۰۰۰ تومان
* محل چاپ : دقت- مشهد
* شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۵۳-۲
* تلفن مرکز پخش: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸-۲۲۲۴۴۷۱

فهرست مطالب

تقریظ شیخ الحدیث، حضرت مولانا عبد الرحمن ملازئی مدظلهم العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و به نستعین و نصلی و نسلم علی سید الاولین و الآخرین سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و اصحابه الغر المیامین و علی عباده الصالحین اجمعین اما بعد.

ترجمه رساله مختصر و مفید «مسایل پنجگانه» که توسط جناب مولوی هارون جدگال دامت توفیقاته انجام شده است مورد توجه و از زاویه‌هایی مورد بازدید قرار گرفت، خدمت بسیار ارزنده و در موقعیت مناسبی میباشد امیدوارم خداوند بر توفیقات این عزیز بیفزاید و رساله ترجمه شده توسط وی را مورد استفاده علاقمندان قرار داده ذخیره اخروی برای مترجم و مؤلف محترم و اهل استفاده قرار بدهد و ما ذلک علی الله بعزیز.

کتبه عبدالرحمن ملازئی

۱۳۸۹/۱۲/۱۸

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد و اله و اصحابه اجمعین.

اما بعد:

آن‌چه پیش‌رو دارید، مختصری است در تحقیق این مسایل:

«آیا رسول‌اللهﷺ نور است یا بشر؟»، «آیا ایشانعلیه السلام علم غیب دارد؟»، «آیا حاضر و ناظر است؟»، «آیا مختار کلّ است؟» و «آیا استعانت از غیر الله جایز است؟» که در موضوع خود شان تفرّد و توضیحات بسیار مفید با زبانی ساده را دربر دارد.

مؤلّف محترم در تأیید و اثباتِ عقاید حقیقی و راستین اهل سنت، دلایل و شواهد انبوهی از آیات قرآنی و کتب معتبر حدیث و فقه و اقوال بزرگانِ احناف که معتمدعلیه فریقین (دیوبندی و بریلوی) هستند، گرد آورده است. پس برای هر حنفی المذهب بنابر اصل مسلّم و مقرره‌ی خود، در مقابل عقاید بیان شده‌ی کتاب و سنت و تصریح حضرات فقها، سر تسلیم خم کردن فرض و بسیار ضروری است.

دوستان خواننده، اگر با علاقه‌ی کامل و به شرط انصاف و به‌دور از تعصب و عناد عقیدتی و با انگیزه‌ی کشفِ حقیقت و واقع‌بینانه این مختصر را مطالعه نمایند، إن‌شاءالله آن را با حقیقت موافق خواهند یافت و یقیناً واقعیّت امر برای آنان ظاهر و منکشف خواهد شد و از فریب مکّاران و مَرَدَه‌ی اهل بدعت در امان و بر باورهای دینیِ راستین خودشان مستحکم و استوار خواهند ماند. اما آن دسته از کسانی که

عناد و عصبیّت را نصب عین ساخته‌اند و این حقایق صریح را نادیده می‌انگارند، برای آنان سودی نخواهد داشت. ضمناً این را هم بدانند که انکار آنان هیچ دردی را دوا نمی‌کند و این تعنّت و تعصّب موجب خسران و ناکامی دنیا و آخرتشان خواهد گردید.

بنده همواره از دور نگاه داشتن و بدبین کردن مردم از علمای حق و ربّانی و سلب اعتماد از ایشان و به‌وجود آوردن بغض در قلوبشان نسبت به آنان و از ترویج و اشاعه عقاید خرافی و غیر اسلامی و خودپرداخته‌ی اهل بدعت در میان مسلمانان بسیار متاسف بودم، لذا بر آن شدم تا جهت رفع حیرت و سرگردانی عزیزان و اثباتِ واقعیت امر برای عموم مسلمانان، رساله‌ی فراروی به نام «مسایل پنجگانه» را ترجمه و در اختیار دوستان حق طلب و حقیقت جو قرار دهم، تا هدیه‌ی برای عموم فارسی زبانان ارایه کرده باشم.

در این‌جا لازم می‌دانم از کلیه عزیزان که در تصحیح عبارات و حروفچینی و چاپ و نشر آن با بنده، همکاری و مساعدت داشته‌اند، به‌ویژه از استاذ گرامی و ارجمند مولانا «محمد روشندل» و حافظ «سلیم آزاد» که با عنایات و توجه خاص در تصحیح عبارات و رهنمایی‌های لازم در ترجمه با بنده، مساعدت و همکاری داشته‌اند از صمیم قلب کمالِ تشکر و قدردانی را نمایم و از پروردگار مهربان و منّان عاجزانه التماس دارم این خدمت ناچیز را در بارگاه احدیت خویش شرف قبول عطا فرموده و وسیله هدایت و سعادت مسلمانان بگرداند و آن‌را برای مؤلّف و مترجم و کلیه کسانی‌که در تصحیح و چاپ و نشر آن مساعدت داشته‌اند، سرمایه آخرت قرار دهد. (آمین)!

در ضمن منابع و مدارک مورد استفاده‌ی مؤلّف در اصل کتاب در متن آمده و در ترجمه نیز با همان سبک رها شده است. مطالب پانوشت به عنوان تعلیق و تخریج همه از طرف ما (مترجم) می‌باشد.

در پایان این مقال از کلیه خوانندگان استدعا می‌شود که در دعای خیر خود ما را فراموش نکنند. ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

هارون جدگال(عفی عنه)
۱۴۳۲/۶/۱- چابهار

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الارض فراشا للبشر و امر المخلوق النوریّ ای الملائکة و رئیس الناریّ؛ ای الابلیس أن یسجدوا للترابی؛ ای البشر و ختم علی افواه اعداء البشر بامره للنبیﷺ بقوله: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ و بقوله: ﴿قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ و بقوله: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ و بقوله: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ۞ قُلْ إِنِّي لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلا رَشَدًا﴾ و افضل الصلوت و التسلیمات علی من قلع دابر الشّرک و الکفر و البدعة و هدی الناس الی الملة البیضاء القیمة «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم»، افضل البشر و سیده و خاتم الانبیاء و علی آله و اصحابه اجمعین، اما بعد:

خواننده‌ی عزیز! اعتراف و اقرار این سخن برای هر کسی لابد و ناگزیر است، که در این برهه زمانی بسیار حساس، این امر از هر چیزی بیشتر شایسته توجه و حایز اهمیت می‌باشد؛ که می‌بایست هر کس از عقاید اساسی و بنیادی انسان دفاع کرده و تا حد ممکن برای نجات او از سقوط در ورطه‌ی هلاکتِ گمراهی شرک و کفر، سعی و تلاش وافر نموده، مسلمانان ساده‌لوح و زودباورِ شکار شده، در دام نفس را از عذاب و شکنجه مجاوران، پیرها و مولوی‌های جعلی و دروغین رهایی بخشیده

و در شیفته و شیدا قرار دادن آنان به قرآن و سنت عنایات و توجه خاصی مبذول دارد.

علمای حق و ربّانی برای رفع و تامین چنین نیازی، مطابق توان و استعداد خود، بزرگترین و ضخیم‌ترین کتاب‌ها را به رشته تحریر درآورده و از تمام مسایل اعتقادی و عقیدتی مفصلاً بحث و گفتگو نموده‌اند. خداوند کریم، این تفحص و کاوش ایشان را در بارگاه احدیت خویش شرف قبول عنایت فرموده و به آن‌ها پاداش و جزای خیر مرحمت بفرماید.

چون‌که بهره بردن از کتاب‌های این حضرات برای افراد کم‌فرصت دشوار به نظر می‌رسید؛ زیرا در این دنیای پر از مشاغل، فرصت و مجال مطالعه‌ی کتب بزرگ میسر نخواهد شد؛ لذا این انگیزه و داعیه پیدا شد، تا لب‌لباب وعصاره این کتاب‌ها به‌طور خلاصه و مطابق فهم و درک عموم مردم ارایه شود، تا برای همگان مفید واقع گردد.

بنده به توفیق پروردگار متعال رساله‌ی فرا روی به نام «مسایل پنجگانه» را که در آن مسایل «نور و بشر»، «علم غیب»، «حاضر و ناظر»، «مختار کل» و «ستعانت و مدد از غیر الله» درج است، ترتیب و هر یک از مسایل مزبور را با دلایل و براهین، ثابت و مدلل ساخته‌ام.

نیز در ابتدا بعضی از مسایل، چند «گفتگوی تمهیدی» و در آخر، تعدادی «اشکالات» و بر اختتام دلایل چند توضیح به نام «فواید»، افزوده و صاحبان عقل و خرد را دعوت فکر و تامل داده‌ام. از خداوند کریم استدعا است تا خوانندگان عزیز را، با کمال خونسردی و متانت کامل توفیق فکر و اندیشه عنایت بفرماید و این سعی و کوشش ناتمام را در بارگاه خویش قبول فرموده، وسیله‌ای برای هدایت و رهنمای مسلمانان گم‌گشته و فریب خورده قرار بدهد. آمین ثم آمین!

احمد ممتاز عفی عنه

مسأله‌ی اول

نور و بشر

گفتگوی تمهیدی:

پروردگار متعال خالق و تمام کاینات مخلوق می‌باشد و خلایق بر دو قسم هستند:

۱- ذوی العقول (مخلوقات دارای عقل)؛

۲- غیر ذوی العقول (مخلوقات بدون عقل).

سپس مخلوقات ذوی العقول، بر سه دسته، تقسیم می‌شوند:

۱- مخلوق نوری؛

۲- مخلوق ناری؛

۳- مخلوق خاکی.

نوری «ملایک» هستند؛ که پیدایش و خلقت آن‌ها فقط از، «نور» می‌باشد؛

ناری «جنّات» هستند؛ که از «شعله آتش» خلق شده‌اند؛

خاکی «انسان‌ها» و «بشر» هستند؛ که عنصر سازنده‌ی جسم آنان «خاک» است.

دلیل اقسام ثلاثه ذوی العقول:

عَنْ عَائِشَةَ ؓ قَالَتْ: قَالَ، رَسُولُ اللهِ ﷺ «خُلِقَتِ الْمَلائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَ خُلِقَ الْجانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَ خُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». رَوَاهُ مُسْلِم، (مشکوة: ۵۰۶ باب بدء الخلق)[۱]

۱- ایضا ر.ک: صحیح مسلم: ۴۱۳/۲، طبع قدیمی کتب خانه کراچی + مسند احمد بن حنبل: ۱۵۳/۶و۱۶۸، طبع دوم دارالفکر سال ۱۳۹۸هـ ق. و ۱۹۷۸م + مصنف عبد الرزاق: ۴۲۵/۱۱ طبع اول مکتب اسلامی بیروت - لبنان سال۱۳۹۲هـ ق. + صحیح ابن حبّان: ۸/۶ ش: ۶۱۶۴، طبع اول دارالفکر بیروت - لبنان سال ۱۴۱۷هـ ق. و ۱۹۹۶م + شعب الایمان للبیهقی: ۱۶۷/۱و۱۶۸، طبع اول دارالکتب العلمیة بیروت - لبنان سال۱۴۱۰هـ ق. و ۱۹۹۰م

از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت است می‌فرمایند: که آن‌حضرت ﷺ ارشاد فرمودند: «ملایک از نور خلق شده‌اند و جن از شعله آتش و آدم (عليه السلام) از آن‌چه که برای شما در قرآن مجید بیان شده است؛ یعنی خاک و گل».

فایده: از این حدیث به وضوح ثابت می‌شود، که دسته‌ای از مخلوقات «ذوی العقول» نوری می‌باشند؛ که به آن‌ها «ملایک» گفته می‌شود. نوع دیگر ناری که «جنّات» نام دارند دسته‌ی سوم خاکی که «بشر» هستند.

از اقسام ثلاثه کدام یک افضل است؟

قضاوت پیامبر گرامی ﷺ!

«عن الْعَبَّاس رضی الله عنه أَنَّهُ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَكَأَنَّهُ سَمِعَ شَيْئًا فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «مَنْ أَنَا؟» فَقَالُوا: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ. قَالَ: «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ ثمَّ جَعَلَهُمْ فرقتَيْن فَجَعَلَنِيْ فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ قَبِيلَة ثمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُهُمْ نفسا وَخَيرهمْ بَيْتا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ. (مشکوة:۵۱۳)[۱]

حضرت عباس رضی الله عنه روایت می‌کند: «که او در حالت خشم به محضر رسول خدا ﷺ حاضر شد؛ گویا (نسبت به نسب پیامبر گرامی ﷺ کلمات رکیک و طعن‌آمیزی) شنیده بود؛ لذا آن‌حضرت ﷺ بر سر منبر تشریف برده پرسید: من کیستم؟ صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم در پاسخ عرض کردند: «همانا شما رسول و فرستاده‌ی الله تعالی

۱- ایضا ر.ک: سنن ترمذی: ۶۷۹/۲ طبع مکتبه رحیمیه لاهور + مسند احمد: ۲۱۰/۶ + دلائل النبوة للبیهقی: ۱۶۸/۱و۱۶۹ طبع دارالکتب العلمیه بیروت - لبنان سال ۱۴۰۵هـ ق. + مصنف ابن ابی شیبه: ۴۳۱/۱۱ ش۱۱۶۸۵ طبع ادارة القرآن و العلوم الاسلامیة کراچی سال ۱۴۰۶هـ ق.

هستی» آن‌حضرت‌عَلَیهِ‌السَّلام ارشاد فرمود: من «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب» هستم! بدرستی پروردگار خلایق را خلق کرد، و من را از بهترین نوع آفریده‌ها که انسان است، گردانید و سپس از این بهترین خلق (انسان)، دو گروه (عرب و عجم) را پیدا کرد و من را از گروهی بهتر (عرب) قرار داد، سپس این جماعت بهتر(عرب) را به قبایل متعددی تقسیم نمود و من را از تمام آن‌ها از بهترین قبیله (قریش) قرار داد، سپس این جماعت بهتر (قریش) را به طبقات گوناگونی تقسیم نمود و من را از برترین و برگزیده‌ترین طبقه‌ی آنان (بنی‌هاشم) قرار داد؛ لذا من از آنان به اعتبار صفات ذاتی هم بهتر و از حیث خاندان و قبیله نیز برتر می‌باشم».

فایده: خوانندگان عزیز! لطفا با تعمق و کمال آرامش و خونسردی بر حدیث مذکور فکر کنید که پیامبر خداﷺ با چه وضاحتی «بشر» را بر تمام موجودات مزیّت و برتری داده است؛ گویا از این حدیث افضلیت بشر بر تمام مخلوقات ثابت گردید. ثانیاً نیز مفهوم شد، که رسول خداﷺ بشر بلکه افضل‌البشر هست و برای آن‌حضرت‌عَلَیهِ‌السَّلام قرار گرفتن در آن درجه‌ی بلند و رفیع بشریت، مایه‌ی فخر و مباهات می‌باشد.

افسوس! همان مقام و منزلتی را که پیامبر خداعَلَیهِ‌السَّلام آن را مرتبه‌ی فخر و کمال دانسته‌اند، اما عاشق نادان و جاهل امروزی فرود آوردن پیامبر گرامیﷺ را از آن جایگاه بلند و رفیع بشریت فخر می‌داند.

فیصله علامه «ابن الملک» و صاحب «المصابیح»

قَالَ ابْنُ الْمَلَکِ أَیْ: لَا یَسْتَوِی الْبَشَرُ وَ الْمَلَکُ فِی الْکَرَامَةِ وَ الْقُرْبَةِ، بَلْ کَرَامَةُ الْبَشَرِ أَکْثَرُ وَ مَنْزِلَتُهُ أَعْلَی، وَ هَذَا مِنْ جُمْلَةِ مَا یَسْتَدِلُّ بِهِ أَهْلُ السُّنَّةِ فِی تَفْضِیلِ الْبَشَرِ عَلَی الْمَلَکِ.

(وبعد اسطر) قَالَ صَاحِبُ الْمَصَابِيْحِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» الْأَوْلَى أَنْ يُقَالَ: عَوَامُّ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ مِنْ عَوَامِّ الْمَلَائِكَةِ، وَ خَوَاصُّ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ مِنْ خَوَاصِّ الْمَلَائِكَةِ. (مرقاة شرح مشكوة: ۴۹/۱۱)[۱]

علامه «ابن‌الملک» فرموده‌اند: «بشر و ملائکه در قرب و منزلت مساوی نیستند؛ بلکه کرامت و شرافت انسان به مراتب بیشتر و او از حیث مقام و منزلت نیز از درجه اعلی و مخصوصی برخوردار می‌باشد. و این (روایت که تحت آن در مرقات این تحریر وجود دارد) از جمله دلایلی است، که اهل سنت از آن بر افضلیت بشر بر ملایک، استدلال می‌کنند.

و صاحب «مصابیح» تحت تفسیر آیه ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾، فرموده‌اند: «عوام مومنان (بشر) از عوام ملائکه و خواص مومنان (بشر) از خواص ملائکه افضل و برتر می‌باشند.

فایده: از عبارات فوق به وضوح ثابت و کاملاً افاده گردید، که این عقیده‌ی مسلّم و اجماعی تمام ما (اهل‌سنت) است، که بشر از ملائکه افضل و از مزیت و برتری ویژه‌یی برخوردار می‌باشد.

دلایل افضلیت بشر

با در نظر گرفتن اختصار، فقط به دو دلیل اکتفا خواهد شد. گر چه در این زمینه علاوه از آن، مجموعه دلایل بی‌شمار دیگری نیز به وفور یافت می‌شوند.[۲]

دلیل اول:

۱- مولفه‌ی: علی بن سلطان معروف به ملا علی قاری، متوفای: ۱۰۱۴هـ ق.

۲- برای حصول آگاهی بیشتر از مسأله‌ی «نور و بشر» ر.ک: القول المختصر فی تحقیق نور و بشر (اردو)، از: مولانا عبدالحکیم چاتگامی + بشریت رسولﷺ (اردو) از: حضرت مولانا سیّد لال شاه بخاری رحمه الله

بشر مسجود و مخلوقِ نوری (فرشته) ساجد است و مسجود از ساجد، افضل می‌باشد.

ارشاد باری‌تعالی است: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۞ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۞ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾. (ص۳۸: ۷۱ تا ۷۳)

آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده‌ی بشر از گل هستم پس چون او را تمام ساختم و در آن از روح خود دمیدم پس سجده‌کنان برای او درافتید پس فرشتگان تمامشان یکسره سجده کردند.

فایده: موجود نوری (ملک) به مجد و بزرگی بشر معترف شده سجده‌ی او را بجای آورد. اما ناری (شیطان) بنابر عجب و خود پسندی از سجده او إبا ورزید، عاقبت از پست و حقیر پنداشتن بشر رانده‌ی بارگاه حق قرار گرفت و سزاوار لعنت گشت.

کاش حضرات «بریلوی» هم این فضیلت بشر را که قرآن گویای آن است دیده او را عظیم و گرامی می‌پنداشتند و با نظر پست و حقارت آمیز به او نمی‌نگریستند و باور می‌داشتند که بشر از مخلوق نوری افضل و برتر می‌باشد.

دلیل دوم:

خداوند متعال بر خلقت و پیدایش بشر اظهار فخر و مباهات فرمود.

چنان‌که می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ ۞ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۞ خَلَقَ الإِنْسَانَ ۞ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ (الرحمن۵۵: ۲تا۴)

خدای رحمان قرآن را یاد داد. انسان را آفرید. به او بیان (سخن گفتن) آموخت.

نسب‌نامه‌ی پیامبر گرامی ﷺ

در «صحیح بخاری» سلسله‌ی نسب رسول گرامی ﷺ تا بیست‌ویک واسطه به درج ذیل مذکور می‌باشد:

«مُحَمَّدُ(ﷺ) بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ قُصَىٍّ بْنِ كِلابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَىٍّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ اِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدٍّ بْنِ عَدْنَانَ». (صحیح بخاری: باب مبعث النبی ﷺ، ۵۴۳/۱)

اصل مطلب

بعد از این تمهید اکنون به اصل مطلب می‌پردازیم، که آیا آن‌حضرت ﷺ نور هست یا بشر؟ جواب پرسش مذکور این است که رسول الله ﷺ از نظر نوع و جنس، بشر بلکه افضل‌البشر هست، اما از حیث هدایت، نور می‌باشد. چنان‌که به وسیله‌ی نور و روشنی، تاریکی‌ها ناپدید می‌شوند؛ همچنین ظلمت و تاریکی‌های کفر، شرک و گمراهی به وسیله‌ی نور هدایت پیامبر گرامی ﷺ ناپدید گشتند.

اکنون ادله‌ی پاسخ مذکور را ملاحظه کنید!

خوانندگان عزیز! چون‌که با در نظر گرفتن اختصار رساله فرا روی، قصد وضاحت و باز شدن مطلب را داریم، لذا صرفاً دو آیه از آیات قرآن کریم و دو حدیث از احادیث گُهربار رسول گرامی ﷺ را به عنوان دلیل یاد آور می‌شویم و بر آن بسنده خواهیم کرد؛ گرچه در این زمینه مجموعه دلایل بی‌شماری در قرآن و حدیث یافت می‌شود.

دلیل اول:

﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلا بَشَرًا رَسُولا﴾. (بنی اسرائیل۱۷: ۹۳)

بگو: پروردگار من پاک است. آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟

فایده: آیه‌ی فوق، جواب شبهه‌ی است که فحوای آن این چنین است، که عرب‌ها مانند امم و ملل سابقه بر این باور بودند که در رسول و پیامبر خدا وجود صفاتِ خدایی (الوهیت) ضروری است. چنان‌که آنان شرایط ایمان آوردن به رسالت و پیامبری آن‌حضرتﷺ را بر حسب ذیل ارایه نمودند:

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعًا ۞ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَّ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيرًا ۞ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ قَبِيلا ۞ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ﴾. (بنی‌اسرائیل۱۷: ۹۰ تا ۹۳)

وگفتند: تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد پس از میان آن‌ها جوی‌ها روان سازی. یا چنان‌که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره پاره بر سر ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را رو به روی ما بیاوری. یا برای تو خانه‌ی از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو باور نداریم تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم.

با وجودی که بجای آوردن این مطالبات آن‌ها خارج از حیطه قدرت الهی نبود؛ اما پروردگار متعال به‌جای برآوردن یکی از این قبیل خواسته‌ها و انتظارات جاهلانه و بی‌مورد مشرکان به رسول مقدس و گرامیشﷺ فرمود، بگو: ﴿سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلا بَشَرًا رَسُولا﴾. (بنی‌اسرائیل۱۷: ۹۳)

پروردگار من پاک است. آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟

غرض از جواب مذکور، تردید همان نظریه‌ی پوچ و باطل مشرکان (که رسول و فرستاده‌ی خدا مالک الوهیت (خدایی) خواهد بود.) و اثبات این امر بود، که پیامبر صرفاً بشری می‌باشد، که فرایض و واجبات رسالت و پیامبری را انجام داده و احکام الهی به مردم ابلاغ خواهد کرد. نه این‌که الهی بوده قدرت و توانایی خدایی خود را در معرض نمایش قرار می‌دهد.

نیز آنان بر این باور بودند که اگر مرسل و فرستاده‌ی خدا، صاحب الوهیت وخدایی نبود؛ کم از کم فرشته و نوری باشد. چون رسالت و پیغمبری بشر پنداری عبث و باطل است. لذا خداوند متعال این عقیده بی‌اصل و پوچشان را این گونه مورد تردید قرار داده و خط بطلان کشید:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولا ۞ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولا﴾. (بنی‌اسرائیل۱۷: ۹۴ و ۹۵)

و هیچ چیز مردم را–وقتی که هدایت برایشان آمد–از ایمان آوردن باز نداشت، مگر این‌که گفتند. آیا خداوند بشری را مبعوث کرده است. بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می‌بودند [به جای بشر] که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان [نیز] فرشته‌ای را به‌عنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم.

لذا خداوند متعال به رسول گرامیش ﷺ دستور فرمود، که بشریت خودتان را با الفاظ و جملاتی بسیار واضح و روشن و متعاقبا در ضمن بیان بشریت، رسالت‌تان را نیز اعلام نمایید تا حقیقت این امر کاملاً باز و آشکار گردد که اجتماع بشریت و رسالت نه فقط ممکن، بلکه عین حقیقت و اصل مسلمه می‌باشد.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾. (کهف۱۸: ۱۱۰)

بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است.

دلیل دوم:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾. (بقرة۲: ۱۹۵)

پروردگارا در میان آنان رسولی از خودشان بر انگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند.

فایده: ارشاد رسول خداﷺ است که من ثمره دعای پدرم حضرت ابراهیم‌عليه‌السلام هستم. (الحدیث)

در آیه مورد بحث ذکر دعایی است که حضرت خلیل‌عليه‌السلام پس از بنای کعبه کرده بود. خلاصه مفهوم آن این چنین است: آن‌گاه که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما‌السلام از بنای خانه کعبه فارغ و تعمیر آن را به پایه تکمیل رسانیدند، حضرت خلیل‌عليه‌السلام در بارگاه احدیت دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا در میان اولادم (بشر) رسولی از جنس خودشان (بشر) بر انگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند و به آنان کتاب [قرآن] و حکمت را بیاموزد و پاکیزه‌شان کند [از شرک]. نفرمود: «رسولاً مِّنَ المَلائِكَةِ وَ المَخلُوقِ النّورِی». که در میان آنان رسولی از فرشتگان و موجود نوری مبعوث کن. بلکه گفت: «از میان خود آن‌ها بشری را برانگیز».

آیات دیگر در این زمینه به شرح ذیل هستند؛ مثلا:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾. (آل‌عمران۳: ۱۶۴)

به یقین خداوند بر مومنان منّت نهاد، آن‌گاه که پیامبری از خودشان درمیان آنان برانگیخت.

فایده: در این آیه مراد از «مومنین»، بشر هستند.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ رَسُولا مِنْهُمْ﴾. (جمعه۶۲: آیه ۲)

اوست که در میان امیین پیامبری از خودشان بر انگیخت.

فایده: دراین‌جا نیز مراد از «امیین»، انسان‌ها و بشر می‌باشند.

حدیث اول:

فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِي، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ» (رواه مسلم: ۲/۲۶۴)[۱]

پیامبر خداﷺ اهل مدینه را از تابیر و گشن دادن درخت خرما باز داشته بود، پس خرمای آن فصل نسبت به سال‌های گذشته بسیار کم گردید. وقتی صحابه کرام رضی الله عنهم ماجرا را برای رسول، خداﷺ بازگو نمودند.

آن‌حضرت علیه السلام ارشاد فرمود: «در این هیچ شکی نیست که من بشر هستم، لذا وقتی‌که درباره‌ی دین‌تان به شما حکم کنم، پس به‌خوبی به آن چنگ بزنید؛ البته زمانی‌که به شما از رای خودم امر کنم، پس جز این نیست که من بشر هستم».

فایده: کلمات خط کشیده را چند بار تعمقاً با غور و فکر بخوانید! آن‌حضرت علیه السلام با کمال وضاحت اعلام می‌فرمایند که «من بشر هستم.» آیا تا قیامت کسی از شما [بریلوی‌ها] می‌تواند چنین ارشاد پیامبر خداﷺ را که در آن انکار بشر بودن ایشان باشد ارایه کند؟!

حدیث دوم:

۱- همچنین ر.ک: المعجم الکبیر للطبرانی: ۴/۲۸۰ ،ش ۴۴۲۴، طبع دوم دار الاحیاء التراث العربی سال ۱۴۰۵هـ ق. و ۱۹۸۴م + صحیح ابن حِبّان: ۱/۸۲، ش۲۳ + کنزالعمّال: ۱۱/۴۶۴، ش۳۲۱۷۶ واللفظ للمسلم

وَ عَنْ عَائِشَةَ رضی الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَخْصِفُ نَعْلَهُ وَ يَخِيطُ ثَوْبَهُ وَ يَعْمَلُ فِي بَيْتِهِ كَمَا يَعْمَلُ أَحَدُكُمْ فِي بَيْتِهِ»[1] وَ قَالَتْ: «كَانَ بَشَراً مِنَ الْبَشَرِ يَفْلِي ثَوْبَهُ وَ يَحْلُبُ شَاتَهُ وَ يَخْدُمُ نَفْسَهُ». (رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ،مشكوة شريف:۵۱)[2]

از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت است که می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ کفش خود را وصله می‌زد، لباسش را که می‌دوخت، مانند فردی از شما که در خانه‌اش کار می‌کند، کار می‌کرد، و اضافه می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ فردی مانند سایر بشر بود، خودش لباسش را تمیز می‌کرد، گوسفند را می‌دوشید، کار خودش را انجام می‌داد».

فایده: آیا هست شجاع و بی‌باکی که ام‌المؤمنین صدیقه رضی الله عنها را به‌علت بشر گفتن پیامبر خدا ﷺ گستاخ رسول قلمداد و از..... خارج و در فهرست و گروه وهابیان داخل کرده ایشان را وهابیه بگوید؟!

آیا ام‌المؤمنین صدیقه رضی الله عنها رسول خدا علیه السلام را دوست نداشت؟! آیا کسی میتواند بگوید محبت او نسبت به رسول خدا علیه التحیة و الثناء واقعی و راستین نبود؛ لهذا

۱- ایضا ر.ک: الادب المفرد للبخاری: ۶۳۴/۱ ش۵۳۹ و ۵۴۰ + مسند احمد: ۱۰۶/۶و۱۲۱و۱۶۸و۲۶۰ + دلائل النبوّة للبیهقی:۳۲۸/۱و ۳۲۹ طبع اول دارالکتب العلمیه بیروت - لبنان، سال ۱۴۰۵هـ ق. + مصنف عبد الرزّاق:۲۶۰/۱۱ ش۲۰۴۹۲، طبع اول مکتب اسلامی بیروت - لبنان سال۱۳۹۲هـ ق. + الزهد لهنّاد بن السری: باب الخدمة + صحیح ابن حبّان: ۳۵۳/۵ ش:۵۶۸۵و۵۶۸۶و۵۶۸۷ - ۹۳/۶و۹۴، ش: ۶۴۸۴ (این حدیث با الفاظ مختلف روایت شده است. (مترجم)

۲- همچنین ر.ک: الادب المفرد للبخاری: ۶۳۵/۱ ش۵۴۱ + شمائل الترمذی: ۲۴و ۲۵ ط میرمحمد کتب خانه کراچی + مسند احمد: ۲۵۶/۶ + دلائل النبوة للبیهقی:۳۲۸/۱ + صحیح ابن حبّان: ۳۵۳/۵، ش:۵۶۸۵/ذکر ما یستحب للمرء أن لا یأنف من العمل المستحقر فی بیته بنفسه و إن کان عظیما فی أعین البشر + موارد الظمآن: ۵۲۴ طبع دار الکتب العلمیة بیروت - لبنان. روایت مذکور مجموعه دو حدیث جداگانه است البته صاحب «مشکوة» آن‌ها را در یک جا با هم ذکر کرده است. (مترجم)

مرتکب جسارت گشت. اما عشق و محبت ما از او نسبت به پیامبر خداﷺ بیشتر است؛ لذا با بشر گفتن خودمان را به گستاخی و جسارت مبتلا نخواهیم کرد؟!

ام‌المؤمنین رضی الله عنها با ارشاد گرامی‌اش کاملاً مسأله را واضح و حل فرمود، که پیامبر خداﷺ را بشر تسلیم کردن، کمال تعظیم آن‌حضرت علیه السلام است و پست و حقیر پنداشتن بشریت، موجب توهین ایشان می‌باشد.

همین ارشاد ام‌المؤمنین رضی الله عنها برای حقیقت جو و طالب حق- به‌شرطی‌که بر آن فکر و تامّل کرده، عقل و هوش را به‌کار گیرد- کافی خواهد بود. البته برای معاند و مخالف بی‌انصاف، هزاران دلیل نیز سود و فایده‌ای نخواهد داشت.

اجماع صحابه رضی الله عنهم

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضی الله عنهما قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِﷺ أُرِيدُ حِفْظَهُ، فَنَهَتْنِي قُرَيْشٌ وَقَالُوا: أَتَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ تَسْمَعُهُ وَ رَسُولُ اللَّهِﷺ بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ، وَالرِّضَا، فَأَمْسَكْتُ عَنِ الْكِتَابِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِﷺ فَأَوْمَأَ بِأُصْبُعِهِ إِلَى فِيهِ، فَقَالَ: «أُكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ». (سنن ابو داود: ۲/۷۷)[1]

از حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «من هر چه را که از زبان گرامی رسول خداﷺ می‌شنیدم به خاطر حفظ و نگهداری، آن را به رشته تحریر در می‌آوردم؛ اما قریش من را از نوشتن منع کرد و گفت: آیا هر چیز را می‌نویسی؛ در حالی‌که رسول خداﷺ بشر هست؟ گاهی در حالت خشم و غضب و گاهی در حالت رضا و خشنودی سخن می‌گوید، لذا از کتابت حدیث باز داشته شدم.

۱- کتاب‌العلم/باب کتابة العلم. ایضاً ر. ک: مسند احمد بن حنبل: ۲/۱۶۲و۱۹۲- سنن دارمی: ۱/۱۳۶ طبع قدیمی کتب خانه کراچی - مصنف ابن ابی شیبه: ۹/۴۹

وقتی جریان کتابت و نوشتن حدیث را از آن‌حضرتﷺ جویا شدم، پیامبر خداعَلَيْهِ السَّلَامُ با انگشت به طرف زبان مبارکشان اشاره کرد و ارشاد فرمودند: «بنویس سوگند به خدایی که وجودم در قبضه‌ی قدرت اوست، از زبانم غیر از سخن حق، چیزی خارج نخواهد شد.»

فقه حنفی

«وَ يُشْتَرَطُ لِصِحَّةِ الايْمَانِ بِهِﷺ مَعْرِفَةُ اِسْمِهِ إِذْ لاتَتِمُّ الْمَعْرِفَةُ إِلا بِهِ وَ كَوْنُه بَشَراً مِّنَ الْعَرَبِ». (طحطاوی علی مراقی‌الفلاح: ۶۷۵)[1]

یکی از شرایط صحت و درستیِ ایمانِ به ذات گرامی پیامبر خداﷺ دانستن اسم آن‌حضرتعَلَيْهِ السَّلَامُ است؛ زیرا شناخت و معرفت، بدون آن تام و کامل نخواهد شد. و نیز بشر دانستن آن‌حضرتعَلَيْهِ السَّلَامُ و این‌که بشری از میان عرب‌ها بودند، لازم و ضروری است.

تصریحات علما

۱– « فَمُحَمَّدٌﷺ وَ سَائِرُالأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ مِنَ الْبَشَرِ». (شفاء قاضی عیاض: ۶۷۵)[2]

حضرت «محمد»ﷺ و تمام انبیا و رسل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از جنس و گروه بشر بوده‌اند. (هیچ یکی از آنان از نوع مخلوق نوری و ناری نبوده است).

۲– «مَنْ قَالَ أَنَّه لَمْ يَكُنْ بَشَراً آدَمِيًا فَكُلٌّ ذٰلِكَ نَصَّ الْعُلَمَاءُ عَلى كُفْرِ قَائِلِه وَ مُدَّعِيْه». (مطالع المسرات: ۳۹۹)

۱– مولفه‌ی: احمد بن محمد بن اسماعیل الطحطاوی الحنفی، متوفای: ۱۲۳۱هـ ق.)

۲– (مولفه‌ی: عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرون، متوفای: ۵۴۴ هـ. ق.)

هر کس بگوید که آن‌حضرتﷺ بشر نبود، پس علما بر کفرِ قایل و مدعیِ این قول (یعنی منکر بشریت آن‌حضرتﷺ) تصریح فرموده‌اند.

۳- مولانا «امجدعلی» اعظمی رضوی، بریلوی می‌فرماید: «تمام انبیا علیهم‌السلام «بشر» و از جنس مرد بوده‌اند. نه جنی پیامبر شده است و نه زنی». (بهار شریعت: ۱۰)

۴- مفتی «احمدیار» بریلوی می‌نویسد: «خداوند ذوالجلال به پیامبر گرامیﷺ فرمود: خطاب به کفار و مشرکان بگویید: «(ای کفار) از من خوف و هراسی نداشته باشید. زیرا من از جنس خودتان یعنی بشر هستم». (جاءالحق: ۱۶۲)

۵- شیخ الحدیث حضرت مفتی «اعجاز ولی خان» رضوی، بریلوی تحریر می‌فرمایند: «کسانی‌که کلاً بشریت پیامبر خداﷺ را انکار می‌کنند، آنان منکر نصوص قطعیه و کافر هستند! همچنین کسانی‌که آن‌حضرتﷺ را نور و نور متصف الصفات قبول ندارند، پس آنان از دلایل واضحه و براهین ساطعه، جلیله و جمیله غافل شده در ورطه‌ی ظلمت و تاریکیِ گمراهیِ سقوط خواهند کرد»! (بشریت و رسالت:۶و۷)

قابل تدبّر!

اگر بالفرض در قرآن، حدیث و فقه، هیچ‌گونه دلیلی بر بشریت رسول خدا علیه‌السلام وجود نداشت! باز هم برای وجدان بیدار و عقل سالم، آن دو مطالب و سخنانی را که در ابتدای موضوع تمهیداً متذکّر شدیم، کافی خواهد بود؛ لذا اگر با کمال خونسردی و سعه صدر بر آن‌ها فکر و تامّل کنیم، به این نتیجه رسیدن هم هرگز دشوار نخواهد بود که آن‌حضرتﷺ بشر است.

تفصیلِ مفهوم اصلی آن مطالب، بدین بیان است:

وقتی معلوم شد که مخلوقات ذوی‌العقولِ خالق آسمان‌ها و زمین بر سه دسته تقسیم می‌شوند؛ یعنی: «نوری و ناری و خاکی» و از جمله‌ی آن‌ها خاکی (بشر) از همه افضل و برتر می‌باشد، پس نتیجه‌ی لازم آن این‌گونه مستفاد خواهد شد که

سردار و سرور کونینﷺ نیز باید از جنس بشر باشد و در غیر این صورت، بر مقام کامل و متّفقه‌ی آن‌حضرتﷺ قطعاً اِبا لازم خواهد شد.

پس در نتیجه برای اثبات و احقاق «افضل‌الکائنات» بودن پیامبر خداﷺ لازم است که ایشان از جنس «اشرف‌المخلوقات» (بشر) باشند!

همچنین زمانی‌که نسب‌نامه‌ی رسول خداﷺ بنابر روایات و احادیث صحیح تا بیست‌ویک واسطه از انسان‌ها و بشر ثابت است. پس آن کسی‌که ذرّه‌ای عقل و فهم داشته باشد و در عقلش ذرّه‌ای احساس شعور دارد، به راحتی می‌تواند به حقیقت این امر پی‌ببرد، که رسول خداعلیه‌السلام فردی از جنس انسان‌ها و بشر بوده است. نه جن بوده است و نه مخلوق نورانی یعنی فرشته؛ ورنه سلسله‌ی نسب خود را به‌جای مخلوق خاکی (بشر) از موجود نوری (ملک) بیان می‌فرمود. إذ لیس فلیس با کمال جرات می‌توانم بگویم که بشر بودن آن‌حضرتﷺ برای ایشان مایه‌ی فخر و مباهات می‌باشد.

در روایتی از «صحیح مسلم» ارشاد رسول خداﷺ چنین آمده: «إِنَّ اللهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيْلَ وَ اصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ وَ اصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِيْ هَاشِمٍ وَ اصْطَفَانِيْ مِنْ بَنِيْ هَاشِمٍ»، رواه مسلم. (مشکوة: ۵۱۱)[۱]

۱- ایضا رجوع کرده شود: صحیح مسلم: ۲۴۵/۲، طبع قدیمی کتب خانه کراچی + سنن ترمذی: ۶۷۸/۲، طبع مکتبه رحیمیه لاهور + مصنف ابن ابی شیبه: ۴۳۰/۱۱و۴۳۱ + السنن الکبری للبیهقی: ۱۳۴/۷ + دلائل النبوة للبیهقی: ۱۶۶/۱و۱۶۷ + صحیح ابن حبان: ۶۳/۶ و۱۰۵-۱۰۶،ش: ۶۴۸۴ + المعجم الکبیر للطبرانی: ۶۷/۲۲ ش: ۱۶۱طبع دوم دار الاحیاء التراث العربی، مکتبة ابن تیمیة القاهره سال۱۴۰۵هـ ق. و ۱۹۸۴م + شعب الإیمان للبیهقی: ۱۳۹/۲، ش: ۱۳۹۱ طبع دار الکتب العلمیة بیروت - لبنان سال ۱۴۱۰هـ ق. و ۱۹۹۰م

به‌درستی خداوند متعال از فرزندان حضرت «اسماعیل»عليه السلام «کنانه» را و از اولاد «کنانه»، «قریش» را و از اولاد «قریش»، «بنی‌هاشم» را و از «بنی‌هاشم» من را برگزید».

روایتی در بابت افضلیت بشر، علی الجنّ و الملک را قبلاً متذکر شدیم.

لطیفه

فرق در باور و اندیشه مشرکان مکه با عقیده عاشق عصر حاضر فقط در تقدیم و تاخیر است؛ و الا تفاوتی غیر از آن وجود ندارد. مشرکان بشر را مقدم و رسول را موخّر قرار داده می‌گفتند: بشر به پیامبری مبعوث نخواهد شد. در سوره‌ی بنی‌اسرائیل در مورد مشرکان مکه تصریح شده است که با یکدیگر متعجبانه و با کمال تحیر اظهار می‌داشتند: ﴿قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾. [بنی‌اسرائیل(۱۷): ۹۴] **آیا خداوند بشری را مبعوث کرده است؟**

اما عاشق دروغین و خودنمای امروزی، رسول را مقدّم و بشر را موخّر قرار داده می‌گوید: «رسول از جنس انسان‌ها و بشر مبعوث نخواهد شد». باید به خاطر داشت که فرق و تفاوتی که در هر دو دیدگاه دیده می‌شود، صرفاً در تقدّم و تاخّر است؛ و الا حاصل و حقیقت هر دو نظریه این است، که در میان بشریت و رسالت، تضاد وجود دارد.

ظلّ الحبیب

عدّه‌ی بر نور محض بودن رسول گرامیﷺ از سایه نداشتن ایشان استدلال می‌کنند. بنا به گفته‌ی آنان چون محبوب خداﷺ سایه نداشته‌اند و کسی‌که دارای سایه نباشد، نور است؛ لهذا پیامبر خداﷺ نور می‌باشد.

در خصوص مساله‌ی مذکور، اولاً باید دانست که عقیده سایه نداشتن تفکری کاملًا پوچ و باطل است.

ثانیاً «سایه نداشتن دلیل بر نور بودن است»، نیز باوری بی‌اصل و اساس می‌باشد؛ چنان‌که تفصیل آن ذکر خواهد شد.

ثبوت سایه از قرآن

﴿وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلاَلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الآصَالِ﴾. (رعد۱۳: آیه۱۵)

و هرکه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا خواهان [مانند مومنان] و ناخواهان[مانند منافقان] سجده می‌کند و سایه‌های‌شان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند.

تفسیر: امام فخر الدین رازی[1] ﷺ در تفسیر این آیه می‌نویسد: «قَالَ الْمُفَسِّرُونَ، كُلُّ شَخْصٍ سَوَاءٌ كَانَ مُؤْمِنًا أَوْ كَافِرًا فَإِنَّ ظِلَّهُ يَسْجُدُ لِلَّهِ. قَالَ مُجَاهِدٌ: ظِلُّ الْمُؤْمِنِ يَسْجُدُ لِلَّهِ طَوْعًا وَهُوَ طَائِعٌ، وَظِلُّ الْكَافِرِ يَسْجُدُ لِلَّهِ كَرْهًا وَهُوَ كَارِهٌ». (تفسیر کبیر: ۱۹/۳۰)

حضرات مفسّران فرموده‌اند: «سایه هر کسی خواه مومن باشد یا کافر، برای باری تعالی سجده می‌کند. مجاهدﷺ گفته است: در حالی‌که سایه مومن خواهان و اختیاری سجده می‌کند و مومن از آن خوشحال می‌گردد، اما سایه کافر جبراً و با اکراه بر آن واداشته خواهد شد و او آن را مکروه و ناخوشایند تلقی خواهد کرد.

فایده: خوانندگان عزیز خودتان قضاوت کنید، که در آیه‌ی مذکور ذکر سایه هر موجودی به میان آمده؛ آیا پیامبر خداﷺ در مخلوقات داخل است یا نه؟ و مفسر کبیر

۱- ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین القرشی مشهور به امام رازی متوفای۶۰۶ هـ ق. (مترجم)

که ذکر سایه مومن و کافر هر یک را بیان داشته است؛ مگر رسول الله ﷺ در مومن داخل نیست!؟

اگر بنابر حواله تفسیری دیگر، رسول خدا ﷺ به‌وسیله آیه‌ای یا مفسری معتبر از آیه مذکور مستثنی شده است؛ پس کسی همت گماشته چیزی به‌صورت دلیل ارایه کند.

مجموعه‌ی آیات بی‌شماری در این زمینه وارد شده است، اما بنابر اختصار، فقط بر این قدر اکتفا می‌نماییم.

حدیث:

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: که رسول خدا ﷺ در سفری تشریف برده بود که ناگهان شتر حضرت صفیه رضی الله عنها بیمار شد از قضا حضرت زینب رضی الله عنها سواری زایدی داشت. پیامبر خدا ﷺ به حضرت زینب رضی الله عنها فرمود: مرکب و سواری اضافه‌ات را به صفیه بده حضرت زینب رضی الله عنها گفت: آیا سواریم را به این یهودیه بدهم! پس بنابر این، آن‌حضرت ﷺ ناراحت شده و در ذی‌حجه و محرم حدود دو یا سه ماه مسلسل نزد ایشان نیامد؛ تا جایی که او از طرف پیامبر خدا ﷺ کاملاً مایوس و ناامید گشته، قصد انتقال اساس و سامانش را نمود. می‌فرماید:

مگر «فَبَيْنَمَا أَنَا يَوْمًا بِنِصْفِ النَّهَارِ، إِذَا أَنَا بِظِلٍّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُقْبِلٌ». (مسند احمد بن حنبل: ۱۳۲/۶)[۱]

۱- همچنین ر.ک: مسند احمد: ۲۶۱/۶ + مسند ابن راهویه: ۷۷۹/۳و۷۸۰ – طبع مدینه منوره مکتبه ایمان، سال ۱۴۱۰هـ ق. ۱۹۹۰م + معجم اوسط: ۸۶/۲ ،ش:۲۶۰۹ طبع اول دارالفکر عمان – الاردن سال ۱۴۲۰هجری ۱۹۹۹م، این حدیث از طریق ام‌المؤمنین حضرت صدیقه و ام‌المؤمنین صفیه بنت رضی الله عنهما و با الفاظ مختلفی روایت شده در روایتی در « فَبَيْنَمَا أَنَا يَوْمًا مُنْتَصَفَ النَّهَارِ إِذْ رَأَيْتُ ظِلَّهُ قَدْ مَرَّ...» و در روایتی «رَأَتْ ظِلَّهُ قَدْ أَقْبَلَ...» و در روایتی «إِذَا رَأَيْتُ ظِلَّهُ قَدْ مَرَّ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهَا...» و در روایتی «...
←

ناگهان روزی مشاهده نمودم که به وقت ظهر سایه مبارک رسول خداﷺ به‌طرفم می‌آید.

فایده: تدبّر باید کرد، که در حدیث فوق فقره‌ی «أَنَا بِظِلٍّ رَسُولِ اللّٰهﷺ» چه اندازه صریح و واضح می‌باشد.

سایه مخلوق نوری

پوچی و بطلان این پندار (سایه نداشتن موجود نوری) از حدیثی صحیح به روایت حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنهما کاملاً پیدا است، که رسول خداﷺ ارشاد می‌فرمایند: «مَا زَالَتِ المَلاَئِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ»

یعنی وقتی‌که حضرت عبدالله، پدرِ حضرت جابر رضی الله عنهما در غزوه اُحد شهید شد، تا زمانی‌که او را از معرکه جنگ برنداشته بودند، هم‌چنان فرشتگان او را زیر سایه‌ی بالهای خود گرفته بودند.

فایده: از محور روایت مذکور به وضوح ثابت و کاملاً روشن گردید، که مخلوق نوری هم دارای سایه می‌باشد.

******

← دَخَلَ عَلَيْهَا، فَرَآتْ ظِلَّهُ، فَقَالَتْ: إِنَّ هَذَا لَظِلُّ رَجُلٍ، وَمَا يَدْخُلُ عَلَيَّ النَّبِيُّﷺ فَمَنْ هَذَا؟ فَدَخَلَ النَّبِيُّﷺ...» و در روایتی با همین الفاظ بدون ذکر «فَمَنْ هَذَا».

مسأله‌ی دوم

علم غیب

خداوند ذوالجلال از جمله بندگانش انبیا علیهم السلام را برگزید و از میان آنان حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی ﷺ را به‌چنان خصایص و ویژگی‌هایی مفتخر فرمود که به کسی عطا نفرموده بود و از نظر علم و حکمت نیز به رسول گرامیش ﷺ امتیاز خاصی بخشید؛[1] اما ایشان را درعلم غیب که از مختصات الله جل جلاله است، شرکت نداد. مجموعه‌ی آیات متعدد و گوناگونی از قرآن کریم صراحتاً بر این امر دلالت دارند؛ که علم غیب به آن‌حضرت ﷺ نه ذاتاً داده شده است و نه عطاءً.[2]

۱- حضرت حسان بن ثابت رضی الله عنه در وصف رسول الله ﷺ چنین سروده است:

وأحسن منک لم تر قط عـینی　　　و اجـمل منک لم تلـد النساء

خـلقت مـبرئاً مـن کـل عـیب　　　کأنک قـد خـلقت کـما تشـاء

(بهتر از تو چشمم هرگز ندیده و زیباتر از تو هیچ زنی به دنیا نیاورده. تو از هر عیبی پاک آفریده شده‌ای. گویا طوری خلق شده‌ای که خودت دوست داشته‌ای!)

شاعر فارسی می‌گوید:

حسن یوسف دم عیسی ید بیضاء داری　　　آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

۲- باید دانست که علم غیب آن است که بدون هیچ گونه وسیله‌ای از وسایل [مثل حواس ظاهری و باطنی، دلیل عقلی، خواب، الهام، کشف، تجربه و...] حاصل شود. آن چه به ذریعه وسایل معلوم گردد، نزد محققین، علم غیب به حساب نمی‌آید. پس آن چه برای انبیا به وسیله وحی به واسطه جبرئیل یا القای در قلب و یا به ذریعه‌ی فراست تامه معلوم گردد، علم غیب گفته نمی‌شود؛ بلکه وحی، الهام و دانایی نامیده می‌شود. و آن چه برای اولیا به وسیله‌ی صفای باطن نمایان گردد، این را کشف و کرامت می‌نامند؛ و به آن علم غیب نمی‌گویند. و آن چه برای کفار به واسطه‌ی ریاضت‌ها حاصل می‌شود، استدراج نام دارد. و چیزی که اطبا به وسیله‌ی کثرت کاربرد به آن پی می‌برند، آن را تجربه گویند. باقی را بر این قیاس باید کرد؛ و الله اعلم بالصواب. (احسن المقصود فی توحید المعبود: ۷۵) مترجم

برای این‌که دامنه سخن به درازا نکشد، از آیات قرآن مجید، فقط بر همان آیه و تفسیر مستند آن اکتفا کرده خواهد شد؛ که برای هدایت و رهنمای انسان عقل‌مند و منصف‌مزاج کافی باشد.[۱]

آیه: ﴿قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾. (انعام ۶: آیه ۵۰)

بگو: «نمی‌گویم که خزاین خدا نزد من است و [نمی‌گویم] که من غیب می‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ی [از فرشتگانم]».

فایده: در پرتو تصریح آیه فوق مسایل ذیل حل و روشن گردید:

۱- رسول خداﷺ مختار کل نیست؛

۲- علم غیب به آن‌حضرتعلیه‌السلام داده نشده است؛

۳- پیامبر خدا علیه التحیة و الثناء فرشته و نور نیست، بلکه از جنس انسان‌ها و بشر می‌باشد.

خلاصه این‌که در آیه‌ی مورد بحث، خداوند متعال به رسول گرامیشﷺ دستور اعلام سه چیز را فرموده است:

۱- اولاً این‌که من مالک و مختار خزاین و گنجینه‌های خداوند متعال نیستم. (از اعلام مذکور مسأله‌ی اول حل گردید)؛

۲- ثانیاً این‌که من امور غیبی را نمی‌دانم. (از این مسأله‌ی دوم حل گردید)؛

۱- برای حصول آگاهی بیشتر از مسأله‌ی «علم غیب» ر.ک: شمشیر بُرّان، از: حضرت مولانا محمد عمر سربازی + بوارق الغیب (اردو)، از: مولانا محمد منظور نعمانی + علم غیب، از: مولانا قاری محمّد طیّب + اِزالة الریب عن عقیدة علم غیب (اردو) و اظهار العیب فی کتاب اثبات علم غیب (اردو)، از: حضرت مولانا محمد سرفرازخان صفدر + جواهر التوحید (اردو)، از: شیخ‌القرآن حضرت مولانا غلام الله خان‌رحمه‌الله.

۳- ثالثاً این‌که من فرشته نیستم.(از این مسأله‌ی سوم نیز حل شد که آن‌حضرت علیه السلام فرشته و نور نیست بلکه بشر می‌باشد).

شان نزول:

با استناد از تفسیر معتبر شان نزول آیه فوق ذکر خواهد شد، تا کسی در اعلان واضح و آشکار آیه تحریف معنوی کرده نگوید، که در این‌جا نفی علم غیب ذاتی است نه عطایی؛ چون با ذکر شان نزول کم‌فهمترین فرد نیز می‌تواند درک کند که در این آیه نفی علم غیب ذاتی و عطایی هر دو مراد می‌باشد.

اکنون به سبب نزول آیه توجه کنید!

مشرکان و کفار مکّه از آن‌حضرت ﷺ خواسته بودند که اگر فی الواقع رسول و فرستاده خدا هستی؛ پس ما را از احوال و اخبار آینده خبر بده؟ در پاسخ به این خواسته آن‌ها آیه‌ی مذکور نازل شد. قصد مشرکان از این‌گونه پرسش فقط آگاهی و اطلاع از حوادث و اخبار آینده بود؛ اما رسول خدا علیه التحیة الثناء در جواب، به جای خبر دادن خواه بنابر علم ذاتی باشد یا عطایی صراحتاً نفی فرموده، با لهجه‌ی رسا و قاطعانه اعلام فرمود: «که نزد من هیچ‌گونه اطلاعی از اخبار و وقایع آینده نه ذاتاً وجود دارد و نه عطاءً تا به شما خبر بدهم».

امام رازی رحمه الله می‌نویسند:

«أَنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ لَهُ إِنْ كُنْتَ رَسُولًا مِنْ عِنْدِ اللَّه فَلَا بُدَّ وَ أَنْ تُخْبِرَنَا عَمَّا يَقَعُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ مِنَ الْمَصَالِحِ وَ الْمَضَارِّ، حَتَّى نَسْتَعِدَّ لِتَحْصِيلِ تِلْكَ الْمَصَالِحِ، وَ لِدَفْعِ تِلْكَ الْمَضَارِّ. فَقَالَ تَعَالَى: قُلْ إِنِّي لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ فَكَيْفَ تَطْلُبُونَ مِنِّي هَذِهِ الْمَطَالِبَ؟» (تفسیر کبیر: ۱۲/۲۳۰)

مشرکان قریش از پیامبر خدا ﷺ خواسته بودند، که اگر واقعاً شما رسول و فرستاده خدا هستی؛ پس ما را از فواید و نقصانات آینده خبر بده، تا نسبت به تحصیل اشیای

سودمند و نجات از اشیای مضر آمادگی و استعداد کاملی داشته باشیم، لذا خداوند متعال به رسول گرامیش ﷺ دستور داد که به آنان بگو: «وقتی‌که من عالم‌الغیب والاسرار نیستم؛ پس چرا از من این‌چنین مطالبات را می‌کنید».

حدیث:

«عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَفَاتِيحُ الغَيْبِ خَمْسٌ لاَ يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ: لاَ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللَّهُ، وَ لاَ يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ إِلَّا اللَّهُ، وَ لاَيَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي المَطَرُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَ لاَ تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَ لاَ يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا اللَّهُ» (صحیح بخاری: ۶۸۱/۲)[1]

«بخاری» از حضرت «ابن عمر» رضی الله عنهما روایت می‌کند، ارشاد رسول خدا ﷺ است که مفاتیح الغیب (خزاین غیب) پنج است، که جز خدای تعالی، کسی آن‌ها را نمی‌داند:

۱- جز الله کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد شد؛

۲- غیر از خداوند کسی نمی‌داند که در ارحام چیست. (آیا فرزند، پسر است یا دختر است وسفید است یا سیاه و...)؛

۳- جز او تعالی کسی نمی‌داند که چه وقت باران خواهد آمد؛

۴- هیچ ذی‌روحی خبر ندارد که در کدام نقطه از زمین خواهد مرد؛

۵- جز خدا هیچ احدی علم ندارد که قیامت چه زمانی قایم[2] خواهد شد.

۱- ایضا ر.ک: صحیح بخاری: ۱۴۱/۱ + مسند احمد: ۳۵۳/۵، ۲۴/۲و۵۲و۵۸ + صحیح ابن حبّان: ۱۰۴/۱و۱۰۵، ش۷۰و۷۱، طبع اول دار الفکر بیروت – لبنان سال ۱۴۱۷هـ ق. ۱۹۹۶م + موارد الظمآن: ۴۳۴، طبع دارالکتب العلمیة بیروت – لبنان

۲- لازم به ذکر است، آن‌چه را که پیامبر خدا ﷺ از قبیل اخبار بدء خلقت و احوال انبیای سابقین و امت‌های آنان و اشراط و علامات قیامت و احوال و کیفیات قبر و برزخ و منظره‌ی هولناک محشر و

فایده: از حدیث مذکور کاملاً مفهوم می‌شود که علم مغیبات خمسه از خواص ذات باری‌تعالی است و او تعالی در علم آن‌ها منفرد و یگانه می‌باشد و علم آن‌ها جز او تعالی نزد هیچ یکی از بندگانش؛ خواه پیامبر برگزیده‌ی باشد یا فرشته مقربی وجود ندارد و این اصل عقیدتی در دین، چنان قطعی و یقینی می‌باشد، که مخالفت کننده‌ی آن منکر و مخالف قرآن تلقی شده است. چنان‌که امام زجّاج‌رحمه‌الله می‌فرمایند: «مَنْ ادَّعَى أَنَّه يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْخَمْس فَقَدْ كَفَرَ بِالْقُرآنِ الْعَظِيم.» (عمدةالقاری شرح صحیح البخاری: ۱۶۱/۷)[۱]

نعمت‌های بهشت و مصایب دوزخ و غیره را بیان فرموده است، از جمله انباء و اخبار غیب هستند، که خداوند متعال رسول گرامیش علیه التحیة و الثناء را از این امور خبر داده است و این از قبیل اطّلاع علی الغیب و اظهار عن الغیب می‌باشد؛ چنان‌که باری‌تعالی ارشاد می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾. (آل عمران:۱۷۹) و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند و لیکن از فرستادگان هر که را بخواهد بر می‌گزیند. و در جای دیگر ارشاد می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾. (جن:۲۶) دانای غیب است پس هیچ کس را بر علم غیبش آگاه نمی‌سازد جز کسانی از رسولانی را که خود پسندد. پس بدانکه مفهوم مطّلع بودن از اخبار و انباء غیب، غیر از مفهوم علم غیب و عالم الغیب می‌باشد و میان آن دو فرق میانُ زمین و آسمان است. مثبت دوم (برای پیامبر خداﷺ) مشرک و کافر و منکر اول ملحد و زندیق است؛ اما علم خود قیامت و عالم الغیب و الشهادة و علیم بذات الصدور و....فقط ذات پاک و ستوده‌ی الله تعالی است، که از علم محیط او چیزی مخفی و پوشیده نیست و این صفتی است که به پیامبر خداﷺ هم داده نشده است. خلاصه هر علمی که خالق به انبیا و اولیا ازآن خبر دهد علم غیب نیست. (اقتباس از ازالة الریب عن عقیدة علم غیب از مولانا سرفراز خان صفدررحمه‌الله: ص ۳۷ و ۳۸). شاعری در این مورد چنین می‌سراید:

علم غیبی کس نمی‌داند بجز پروردگار   هر که گوید من بدانم تو از او باور مدار
مصطفی هرگز نگفته تا نگفته جبرئیل   جبرئیلش هم نگفته تا نگفته کردگار

۱- مولفه‌ی: علامه بدرالدین عینی الحنفی، متوفای:۸۵۵ هـ. ق. (مترجم)

هر کسی ادعای دانستن یکی از این امور پنجگانه را بکند، پس بدون شک او قرآن را انکار کرده است.

عقیده ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها

وَمَنْ حَدَّثَکَ أَنَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی غَدٍ فَقَدْ کَذَبَ، ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾. (صحيح البخاری: ۲/۷۲۰)[۱]

و هر کسی برایت گفت، که آن‌حضرت ﷺ از آن‌چه که فردا خواهد شد خبر دارد؛ پس همانا او دروغ گفته است. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ [لقمان: ۳۴] و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه به‌دست می‌آورد.

فایده: فرمان ام‌المؤمنین حضرت صدیقه رضی الله عنها را باربار بخوانید و با معیار قرار دادن عقل و انصاف، قضاوت با شماست. خصوصاً به دو نکته مهم و اساسی باید عنایت و توجه خاصی مبذول داشت.

اولاً این‌که همان عشق و محبتی که در قلب صدیقه رضی الله عنها نسبت به رسول خدا ﷺ وجود داشت. آیا در قلب عاشقان و مدعیان جعلی و دروغین کنونی قابل فهم و تصور می‌باشد؟ ایشان با وجود کمال محبت و قلبی آکنده و سرشار از عشق رسول، باز هم علم غیب را از پیامبر خدا ﷺ نفی فرمود. اگر انکار علم غیب گستاخی و

۱- ایضا ر.ک: صحیح مسلم: ۹۷/۱ + سنن ترمذی: ۶۰۵/۲ + مسند احمد: ۲۳۶/۶و۲۴۱ + مسند ابن راهویه: ۷۹۰/۳، ش۸۷۸. این حدیث در بعضی روایات با این الفاظ آمده است «وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَدْ أَعْظَمَ الفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ الغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ و در روایاتی با الفاظ دیگر.

مخالف شان رسول خداﷺ می‌بود (چنان‌که بعضی از مولوی‌های خودنما و تظاهری این توطئه را سر داده‌اند که فلانی بنابر انکار علم غیب گستاخ رسول است) حضرت عایشه‌رضی الله عنها هرگز آن را انکار نمی‌کرد. از نفی ایشان کاملاً هویدا گردید که اثبات غیب، جسارت و گستاخی بر ساحت پاک رسول خدا علیه التحیة و التسلیم است و نفی آن، شایان شان آن‌حضرتﷺ می‌باشد.

ثانیاً ام‌المؤمنین‌رضی الله عنها با استدلال از آیه فوق تبیین فرمود که عقیده علم غیب مخالف با نص صریح قرآن می‌باشد.

تاویلِ خودپرداخته علم غیب عطایی نیز در این مکان موثّر واقع نخواهد شد؛ زیرا ام‌المؤمنین‌رضی الله عنها نفرمود که مدعی علم غیب ذاتی دروغگو است؛ اما در صورت ادعای علم غیب عطایی کاذب و دروغگو محسوب نخواهد شد. بلکه هدف ایشان تصریح این امر بود که این علمی است منحصر به ذات باری‌تعالی و علاوه از الله تعالی احدی نمی‌داند که فردا چه به‌دست می‌آورد.

واقعه اول

حضرت ابوهریره‌رضی الله عنه می‌فرماید: مرد یا زن سیاهی (راوی مشکوک است) که مسجد را تمییز و جارو می‌کرد، فوت کرد، و پیغمبرﷺ از مرگش اطلاع نداشت، روزی پیغمبرﷺ به یادش افتاده فرمود: این شخص کجا رفته است؟ گفتند: ای رسول خدا! مرده است، فرمود: چرا به من خبر ندادید؟! جریان فوتش را برای پیغمبرﷺ بیان کردند، کسانی‌که جریان را بیان کردند چنان معلوم می‌شد که او را دست‌کم و بی‌ارزش گرفته‌اند، پیغمبرﷺ فرمود: قبرش را به من نشان دهید، بر سر قبرش رفت و بر او نماز خواند. (صحیح مسلم: ۱/ ۳۹۰ + صحیح بخاری: ۱/ ۱۷۸ واللفظ له)

فایده: از واقعه مذکور کاملاً تبیین شد که پیامبر خداﷺ علم غیب نداشت و الا مرگ خادم مسجد و مقام دفنش و.... برای ایشان مخفی و پوشیده نمی‌شد و

همچنین به اثبات رسید که صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین نسبت به آن‌حضرتﷺ عقیده علم غیب نداشتند و اگر نه در پاسخِ جویا شدن پیامبر خداﷺ از حال خدمت‌گزار اظهار می‌داشتند: وقتی‌که شما خودتان عالم‌الغیب هستید و از مرگ خادم و محل دفنش خبر دارید؛ پس به اطلاع و آگاهی ما چه نیازی وجود داشت؟ همچنین شما در هر قبری بنفس نفیس تشریف می‌برید لذا برایتان معلوم گشته که در فلان قبر خادم مسجدمان است، پس چرا در مورد او از ما استفسار و جستجو می‌فرمایید؟

ولی کسی از آنان چنین پاسخی اظهار ننمود. لذا معلوم شد که آنان پیامبر خداﷺ را عالم‌الغیب نمی‌دانستند!

واقعه دوم

در «صحیح بخاری» آمده است که چند نفر از قبایل رعل، ذکوان و بنولحیان (در تحت توطئه و سازشی) به محضر آن‌حضرتﷺ حاضر شده این‌گونه وانمود کردند که به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند. لذا درخواست کردند تا مبلغانی با آن‌ها برای تبلیغ و تعلیمشان بفرستند تا مبانی و احکام اسلام را به آن‌ها بیاموزند. رسول خداعليه‌السلام به گفته‌های‌شان اعتماد کامل نموده و آن‌ها را مومنانی مخلص و متقی پنداشت و هفتاد نفر از انصار که همگی آن‌ها قاریان قرآن و افرادی بی‌نهایت پارسا و متقی بودند، با آنان اعزام کرد.

چون منافقان با این جماعت مبلغان اسلام به بئرمعونه رسیدند، مکارانه و با توطئه همگی را به شهادت رسانیدند. از میان آن‌ها فقط یک صحابی به‌نام «کعب بن زید» و یک نفر دیگری جان سالم بدر بردند. حضرت «جبرئیل»عليه‌السلام آن‌حضرتﷺ را خبر داد که آن‌ها به لقا و دیدار پروردگارشان پیوسته‌اند و خداوند از آن‌ها راضی و خوشنود می‌باشد.

حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید که پیامبر خدا ﷺ از کشتار و قتل بی‌رحمانه‌ی این قُرّا به قدری ناراحت و اندوهگین شد که در تمام عمر آن‌قدر ناراحت نشده بود؛ یک ماه تمام علیه آن جنایت‌کاران و ظالمان دعای بد می‌کرد و تا یک ماه، بعد از رکوع رکعت دومِ نماز فجر، قنوت نازله خواند. (صحیح بخاری: ۵۸۶/۲، به نقل از جواهرالتوحید و تبریدالنولظر)

فایده: اگر پیامبر خدا علیه التحیة و الثناء عالم الغیب و حاضر و ناظر می‌بود، پس هرگز در فریب و توطئه منصوبه‌گران و نیرنگ‌بازان نمی‌آمد و نه یاران جلیل‌القدر و گرامی را به این درندگان می‌سپرد.

واقعه سوم

داستان افک و بهتان:

این واقعه مشهور در «صحیحین» و کتب دیگر حدیث مفصلاً ذکر شده است خلاصه‌ی آن این‌گونه است؛ وقتی‌که حضرت رسول اکرم ﷺ در سال ششم هجری به غزوه «بنی‌مصطلق»، که به آن غزوه‌ی مریسیع نیز می‌گویند. تشریف برد. از امهات‌المؤمنین حضرت صدیقه رضی الله عنها نیز با او همراه بود. چون‌که احکام حجاب نازل شده بود؛ لذا معمول بر این بود که صدیقه رضی الله عنها در کجاوه خود، که بر شترشان حمل می‌شد، سوار می‌شد. سپس مردم آن را برداشته بر شتر می‌گذاشتند. بعد از فراغت از غزوه و هنگام برگشتن به طرف مدینه طیبه روزی این حادثه رخ داد: قافله در مسیر راه جهت شب‌گذرانی در منزل‌گاهی فرود آمد. اوقات پایانی شب، لحظه‌ای قبل از حرکت بانگ رحیل نواخته شد. تا مردم از ما یحتاج خود فارغ گشته برای کوچ مستعد و آماده شوند. از قضا ام‌المؤمنین رضی الله عنها برای قضای حاجت به جنگل رفته بود. اتفاقاً گردن بند ایشان پاره شده بر زمین افتاد. در جستجو و پیدا کردن آن لحظه‌ای تاخیر شد؛ وقتی‌که به محل استراحت مراجعه کرد، نه کاروانی را دید و نه شتری که مرکب

او بود، سرگذشت سواریشان چنین شد، که کجاوه به‌وقت کوچ به این گمان که صدیقه‌ رضی الله عنها در آن موجود هست، برحسب رسم و عادت معمول بر شتر گذاشته شد. چون‌که حضرت عایشه‌ رضی الله عنها در آن وقت، کم‌سن و از نظر جسمی ضعیف و نحیف بود؛ لذا هیچ‌گونه شایبه‌ای بر خالی بودن کجاوه و فقدان او پیدا نشد. در نتیجه شتر سوق داده شد. چون صدیقه‌ رضی الله عنها بعد از مراجعت به محل کاروان اثری از آن‌ها را نیافت، دانشمندانه به جای تعقیب و دویدن در پی قافله، با وقار و استقلال کامل چادر بر سر انداخته در جایش نشست. گمان می‌برد، وقتی رسول خدا ﷺ و رفقا متوجه نبودنم می‌شوند، جهت طلب و جستجویم به این‌جا خواهند آمد. اگر جایی بروم پس در یافتنم به مشکل مواجه خواهند شد. لحظات پایانی شب بود. خواب بر چشمانش غلبه کرد و همان‌جا به خواب رفت.

از جانب دیگر خداوند متعال این انتظام را نمود، که به‌وقت بامداد حضرت صفوان بن معطل رضی الله عنه صحابی که پیامبر خدا علیه السلام او را جهت خدمت و جمع آوری کالاهای جامانده ماموریت داده بود، تا پشت سر کاروان حرکت کند، تا بدین ترتیب اسباب و کالای جامانده و افتاده را جمع‌آوری کرده به صاحب اصلی‌اش برگرداند، به جایی رسید که کاروان در آن‌جا شب گذرانده بود. هوا هنوز به خوبی روشن نشده بود، فقط احساسِ شخصی خوابیده کرد. چون نزدیک آمد، بلافاصله با دیدنش او را شناخت. زیرا قبل از نزول احکام حجاب او را دیده بود. با اظهار تاسف و ناراحتی شدید بلافاصله از زبانش استرجاع یعنی: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ خارج شد. چون این جمله به سمع صدیقه‌ رضی الله عنها رسید، از خواب برخواست و بلافاصله چادر را بر چهره انداخت. حضرت صفوان رضی الله عنه شترش را نزدیک آورد و بر زمین نشاند. صدیقه‌ رضی الله عنها با نهایت اطمینان سوار شد. سپس حضرت صفوان رضی الله عنه خودش افسار شتر را به دست گرفته به راه افتاد تا این‌که به قافله رسید. عبدالله بن اُبیّ منافق شوربخت و پلید، بنابر عداوت و دشمنی که با آن‌حضرت علیه السلام داشت، زمینه را برای بدگویی و نسبت دادن

تهمت‌های ناروا مساعد یافته شروع به واهی و تباهی کرد و بعضی از مسلمانان ساده لوح نیز از سخنان شنیده شده متاثر شده شروع به تذکره و یادآوری آن نمودند. چنان‌که از مردان‌حضرت حسان و مسطح رضی الله عنهما و از زنان‌حضرت حمنهل بودند. در تفسیر «درمنثور» به نقل از ابن مردویه این قول حضرت ابن عباسب نقل شده است: «اعانه ای عبدالله بن ابیّ، حسان و مسطح و حمنه.»

زمانی‌که تبلیغات سوء این منافق تمام شهر را فرا گرفت صدمه‌ی شدیدی بر پیامبرﷺ چیره گشت. غم و اندوهی وصف نشدنی که بر صدیقه رضی الله عنها مستولی شدنی بود، ظاهر و مسلم می‌باشد. همچنین عموم مسلمانان از افشا و ترویج آن بسیار آزرده و رنجور شدند.

حدود یک ماه تذکره و گفتگوی همین داستان پیش می‌رفت. در نتیجه خداوند متعال جهت برائت و پاکی حضرت عایشه رضی الله عنها و در مذمت و نکوهش بهتان زننده و همان اشخاصی که در آن شرکت داشتند، آیه‌ی مذکورِ بالا را نازل فرمود، که تفسیر آن در آینده ذکر خواهد شد. پس بنابر قانون و ضابطه قرآنی که ذکر آن تحت حد قذف گذشت. از تهمت زنندگان مطالبه شاهد شد؛ چون خبری بی‌اصل و اساس بود: حتی گواهی پیدا نشد؛ در نتیجه پیامبر خداﷺ بر تهمت زنندگان بنابر دستور و ضابطه شرعی، حد قذف جاری فرمود و به هر یکی از آنان هشتاد تازیانه زده شد. «بزار» و «ابن مردویه» از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند، که پیامبر خداﷺ بر سه نفر از مسلمانان حد قذف جاری فرمود، «مِسطح، حَمنه و حسّان». و طبرانی از حضرت عمر رضی الله عنه روایت کرده است، که رسول خداﷺ بر عبدالله بن ابیّ منافقی که تهمت زننده اصلی بود، حد مضاعفی اجرا نمود؛ در نتیجه مومنان توبه کردند؛ اما منافقان بر حال خود ثابت ماندند.

(بیان القرآن)

حضرت صدیقه‌ؓ پس از برگشتن از سفر، غافل از این‌که منافقان درباره‌ی او چه خبرهایی ترویج داده‌اند، به امور خانه‌داری مشغول شد! در روایتی از صحیح بخاری، بیان خود حضرت عایشه‌ؓ آمده است، می‌فرماید: بعد از برگشتن از سفر طبیعتم ناجور شد. از تمام اسباب بزرگترین علت ناسازگاریم ندیدن محبت معمول و متداول آن‌حضرت‌ؑ بود: بلکه عادت او در آن مدت چنین بود که بعد از وارد شدن در خانه و سلام دادن می‌پرسید: چطوری؟ وسپس برمی‌گشت؛ چون من هیچ‌گونه اطّلاعی نداشتم، که در موردم چه احادیث و سخنانی ترویج داده می‌شود؛ لذا سرِّ این طرز برخورد رسول اللهﷺ برایم آشکار نمی‌شد. در این غم و اندوه ضعیف و لاغر شده بودم. روزی بنابر ضعف و ناتوانی به همراهی ام‌مسطح، والده صحابی به‌نام مسطح برای قضای حاجت بیرون رفتم؛ زیرا در آن وقت رسم و معمول درست کردن بیت‌الخلاء در خانه‌ها نبود. وقتی‌که از قضای حاجت فارغ شده به طرف خانه برمی‌گشتم، ناگهان پای ام‌مسطح به گوشه‌ی دراز گلیم آمده بلغزید و او بر زمین خورد. بی‌اختیار از زبانش جمله‌ی «تَعِسَ مِسْطَحٌ!». بیرون آمد. و این جمله‌ای است که در عربی برای لعن و نفرین به کار می‌رود. صدیقه‌ؓ با شنیدن کلمه‌ی نفرین آمیز از زبان مادر علیه فرزندش متعجبانه گفت: این سخن بسیار زشت و بدی است که شما به یک شخص نیکویی که در غزوه‌ی بدر شریک بود؛ یعنی فرزندش مسطح، را نفرین و ناسزا بگویی!

ام مسطح با تعجب و حیرت پرسید: «دخترم مگر خبر نداری که فرزندم مسطح در مورد تو چه می‌گوید؟! پس او تمام ماجرای توفان تهمت‌ها و نسبت‌های ناروای اهل افک و شرکت جستن مسطح را در آن برایم بازگو نمود. حضرت عایشه‌ؓ می‌فرماید:

با شنیدن این سخن بیماری و ناراحتیم متضاعف گردید. وقتی به خانه برگشتم، بر حسب معمول آن‌حضرت؛ بعد از تشرف فرمایی، سلام کرده احوال‌پرسی نمود. سپس

صدیقه‌رضی الله عنها از پیامبر خداﷺ درخواست اجازه‌ی رفتن به خانه‌ی والدینش نمود. آن‌حضرت نیز به او اجازت داد.- مقصودش استفسار و تحقیق در مورد قضیه مذکور از والدینش بود.- بعد از رفتن به خانه والدین از مادرم در مورد آن استفسار نمودم، مادر تسلی و دلجویم نمود و گفت: «بر زنهایی امثال شما کینه و حسادت می‌ورزند و توفان‌های این‌گونه بدبینی‌ها و تهمت‌ها را برپا می‌کنند؛ لذا خودت را گرفتار رنج و بلای آن قرار مده و غم آن مخور! قضیه خود به خود حل خواهد شد». گفتم: «سبحان الله!» چطور ممکن است صبر کنم؟ در حالی‌که سخن به اوج خود رسیده و ترویج یافته است!

از فرط پریشانی تمام شب را به گریه گذراندم. نه اشک‌هایم خشک می‌شد و نه خوابم می‌برد. از طرف دیگر؛ چون پیامبر خداﷺ از افشا و انتشار این خبر بسیار ناراحت و اندوهگین بود و در آن مدت وحی هم در این مورد بر پیامبرﷺ نازل نشده بود؛ لذا از حضرت «علی» کرّم الله وجه و «اسامه بن زید»رضی الله عنهما که هر دو از اهل خانه بودند برای حل آن و رفع غم و اندوه مشورت گرفت. حضرت اسامه بن زید کاملاً صاف و واضح عرض کرد: «آن جایی که ما می‌دانیم، مرا درباره‌ی عایشه هیچ‌گونه بدگمانی و سوءظنی نیست که از آن، محل سوءتفاهمی فراهم شود، لذا شما بر این شایعات، توجه و اعتنایی نداشته باشید». حضرت علیرضی الله عنه (برای رفع حزن و اضطراب از پیامبر خداعلیه السلام و تسکین خاطر ایشان) مشوره داد: «خداوند متعال بر شما هیچ‌گونه ضیق و تنگی ننموده: اگر بنابر شایعات هر گونه تکدّری طبیعی از جانب او پیدا شده پس زن‌ها فراوانند. کدورت و ناراحتیتان این‌گونه هم رفع خواهد شد، که شما از بریره که کنیز او است، در مورد حالاتش از او تحقیق و جستجو کنید؛ چنان‌که رسول خداﷺ از بریره استفسار فرمود. بریره عرض کرد: «هیچ‌گونه عیبی غیر از این‌که او دختر خردسالی است گاهی آرد را خمیر کرده و خودش می‌خوابد و بز آمده آرد را می‌خورد، ندیده‌ام»! (بعد از آن داستان طویلی درباره‌ی خطبه‌ی

پیامبرﷺ بر منبر و ذکرِ شکایت از تهمت زنندگان و اشاعه کنندگان آن در حدیث مذکور است. خلاصه‌ی بقیه ماجرا بدین قرار است). صدیقهؓ می‌فرماید: تمام این روز و شب دیگر نیز بر من پیوسته به گریه سپری شد، والدینم نیز نزد من آمده بودند. شدیداً خوف و حراس دامن‌گیرشان بود. از این‌که قلبم از فرط حزن و اندوه بشکافد و پاره پاره شود. آن‌ها کنارم نشسته بودند، که پیامبر خداﷺ تشریف آورده نزدم نشست. از زمانی‌که این حادثه رخ داده بود. هیچ‌گاه کنارم ننشسته بود. آن‌حضرتﷺ پس از ایراد خطبه‌ی مختصرِ شهادت، خطابم کرده فرمود: «ای عایشه! درباره‌ی تو خبرهایی به من رسیده، اگر از آن پاک هستی که خدا تو را تبرئه خواهد کرد (یعنی برائتت را بذریعه وحی اظهار خواهند فرمود.) و اگر گناهی مرتکب شده‌ای از خداوند طلب مغفرت کن، زیرا هرگاه بنده به گناهش اعتراف کند و توبه نماید، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد.» چون آن‌حضرتﷺ سخنانش را به اتمام رسانید، اشک‌هایم خشک گردید: حتی قطره‌ای از اشک هم در چشمانم باقی نماند. روی به طرف پدرم کرده گفتم که جواب سخنان آن‌حضرتﷺ را بده؛ اما او از پاسخ دادن به پیامبر خداﷺ عذر خواست. روی به جانب مادرم گردانیده گفتم: شما جواب بدهید؛ اما او هم عذر آورد. پس خودم مجبور شدم تا لب به سخن بگشایم. دختر خردسالی بودم که هنوز قرآن هم زیاد نمی‌توانستم بخوانم. سخن معقولانه در چنین حالت غم و اندوه، برای عقلا و دانشمندان نیز کار سهل و آسانی نیست؛ اما آن‌چه که صدیقهؓ فرمود، سخن عجیب و عاقلانه‌ی بود. الفاظ او به‌عینه نوشته می‌شوند:

«إِنِّی وَاللهِ لَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ بِهَذَا حَتَّى اسْتَقَرَّ فِی أَنْفُسِكُمْ وَ صَدَّقْتُمْ بِهِ، فَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّی بَرِيئَةٌ وَاللهُ يَعْلَمُ أَنِّی بَرِيئَةٌ لَا تُصَدِّقُونِی بِذَلِکَ، وَ لَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ وَاللهُ يَعْلَمُ أَنِّی بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقُونِی وَ إِنِّی، وَاللهِ مَا أَجِدُ لِی وَ لَكُمْ مَثَلًا إِلَّا كَمَا قَالَ أَبُو يُوسُفَ ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾

بخدا! می‌دانم که شما این سخن را شنیده‌اید و چنان به سمع شما رسیده است، که در نفسهای‌تان مستقر گشته و شما عملاً آن را تصدیق کرده‌اید. اگر بر برائت و پاکی خودم چیزی بگویم، چنان‌که خدا می‌داند که حقیقتاً پاک و مبرا هستم، شما تصدیقم نمی‌کنید و اگر اعتراف کنم به گناهی که نکرده‌ام، چنان‌که خداوند می‌داند که پاک و بری هستم. شما مرا راستگو می‌پندارید و تصدیقم خواهید کرد. والله اکنون من در مورد خودم و شما هیچ مثالی به‌جز از قول حضرت یعقوب پدر حضرت یوسف علیه‌السلام که در جواب سخنان خودپرداخته و دروغ فرزندانش فرموده بود: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾. «پس کار من صبر جمیل است و بر آن‌چه توصیف و بیان می‌کنید، از خدا کمک می‌خواهم». نمی‌یابم.

صدیقه رضی‌الله‌عنها می‌فرماید: این سخن بگفتم و تنها در رخت‌خوابم خواب شدم، یقین داشتم چنان‌که واقعاً مبرا هستم، ضرور خداوند به صورت وحی برائتم را اظهار خواهد نمود. البته گمان نمی‌بردم که در حق من و پاکیم، آیات قرآنی نازل شده و همیشه متلو مسلمانان قرار می‌گیرند، بلکه می‌پنداشتم که شاید برائتم در خواب برای آن‌حضرت ﷺ ظاهر کرده خواهد شد، می‌فرماید، پیامبر خدا ﷺ و کسی از اهل خانواده از مجلس‌شان بر نخواسته بودند. ناگهان بر رسول خدا ﷺ همان کیفیتی طاری گشت که به وقت نزول وحی انجام می‌گرفت، با وجود سردیِ سخت و شدید زمستان قطرات عرق از پیشانی مبارک آن‌حضرت ﷺ می‌چکید، زمانی‌که این کیفیت رفع گشت و نزول وحی پایان یافت. مسرّت و خوشحالی از چهره مبارک آن‌حضرت ﷺ نمایان بود. از جایش برخواسته اولین کلماتی که از زبان مبارک او خارج شد این بود: «أَبْشِرِي يَا عَائِشَةُ أَمَّا اللهُ فَقَدْ بَرَّأَكِ» مژده بشنو عایشه! خداوند عزوجل ترا تبرئه کرد، مادرم گفت: برخیز پیش پیامبر ﷺ حاضر شو، جواب دادم از

احدی جز خدای متعال تشکر و سپاسگزاری نمی‌کنم و نه برمی‌خیزم، شکرگذار پروردگارم هستم که من را بری ساخت.[۱]

فایده: از خواندن این داستان مفصل و طولانی، هر کسی‌که ذرّه‌ای فهم و شعور داشته باشد، لابد بر حکم و قضاوت این امر و قبول آن مجبور خواهد شد، که رسول خداﷺ و یاران گرامیش علیهم الرضوان و امهات‌المؤمنین رضی‌الله‌عنهن کسی عالم الغیب نبود، و الا این حادثه رخ نمی‌داد.

اگر آن‌حضرتﷺ عالم الغیب می‌بود، پس هرگز همسر محبوبه‌اش را در این میدان سنگلاخ و بیابانی لم‌یزرع تنها رها نمی‌ساخت؛ بلکه لابد به اصحاب و یارانش می‌گفت، کجاوه‌ای را که شما بر شتر گذاشته‌اید، خالی است و صدیقه‌رضی‌الله‌عنها در آن موجود نمی‌باشد، لذا لحظه‌ای منتظر بمانید تا او از جنگل برگردد. پیامبر خداﷺ (بقول او) عالم بالغیب هست؛ اما همسر عزیزه‌ی خود را تک‌وتنها رها می‌کند و حتی برایش معلوم هم نمی‌شود که او از قافله جا مانده است. این علم غیب کلی و علمِ «مَاكَانَ وَ مَايَكُون» عجیب و شگفت‌آوری است. بعضی بدنصیبان حتی از گفتن این سخن شرم‌آور، که با وجود دانستن قصداً او را رها و کرد، هم حیا و آذرم ندارند.

آیا در این زمان چنین غیرتمندی هست که بخواهد بر همسرش تهمت زده شود و تذکره آن در میان مردم به اوج خود رسیده اشاعه گردد، با وجودی‌که افترای دروغ هم است؟!

زمانی‌که افرادی امثال ما انتساب این‌گونه تهمت و نسبت‌های ناروا را نمی‌توانیم گوارا کنیم، عِرض و ناموس آن‌حضرتعلیه‌السلام از ما به مراتب بیشتر و شرافت نسبی ایشان فراتر از آن می‌باشد، پس چرا آن‌حضرتعلیه‌السلام عمداً اسباب این‌گونه اتهام و

۱- ر.ک: صحیح مسلم: ۳۶۴/۲ الی ۳۶۷ + صحیح بخاری: ۳۶۳/۱ الی ۳۶۵و۵۹۳/۲ الی ۵۹۶و۶۹۶/۲ الی ۶۹۸ (مترجم)

بدگمانی را اختیار فرمود؟ اگر عمداً برمی‌گزید، پس متحمل شدن این همه غم و اندوه و استفسار از دیگران برای چه؟! پروردگار متعال فهم و درک عنایت بفرماید!

همچنین اصحاب و یاران جلیل‌القدر رسول خداﷺ که سردار و سالار جمله‌ی اولیا و بزرگان هستند، اگر عالم الغیب می‌بودند، پس حتماً متوجه خالی بودن کجاوه و فقدان عایشه رضی الله عنها می‌شدند و به گمان موجود بودن ایشان، کجاوه را بر شتر حمل نمی‌کردند! آیا آنان نزدتان به اعتبار مقام و رتبه از پیران‌پیر شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله هم فروترند؟! که به گفته‌ی شما پیران‌پیر با وجودی‌که در بغداد هست، باز هم می‌داند که فلانی مراسم فاتحه خوانیم را انجام داده است؛ لهذا حاجات و نیازهای او را برآورده می‌کند؛ اما فلانی بجای نیاورده، لذا بر او بلا و مصایب نازل می‌کند و همچنین خبر دارد، که شیر فلان گاومیش در فاتحه خوانیم مصرف شده است و از فلان مصرف نشده است. صحابه کرام علیهم الرضوان با وجودی‌که کجاوه بر فرازشان قرار گرفته و با دستان خود آن را برداشته بر شتر حمل می‌کنند؛ اما باز هم متوجه خالی بودن آن و فقدان صدیقه رضی الله عنها نمی‌شوند و قافله او را در بیابان و صحرای بی‌آب و علف رها کرده، کوچ می‌کند. آیا هیچ دانشمند و دانایی قادر به پی‌بردن بر حقیقت این امر نیست، که اگر صحابه کرام رضی الله عنهم عالم‌الغیب می‌بودند، پس هرگز مادر گرامی‌شان را در جنگل و بیابان تنها نمی‌گذاشتند، وقتی‌که آنان غیب‌دان نبوده و از حقایق مخفی و پوشیده آن خبر نداشتند. پس پیران‌پیر و اولیای دیگر رحمهم الله که به خاک پای ایشان نمی‌رسند از کجا عالم‌غیب شدند. همچنین ام‌المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها اگر عالم‌الغیب می‌بود؛ لابد می‌دانست که بنابر توقف و تاخیرم وقت حرکت قافله فرا رسیده، کاروان از آن‌جا کوچ خواهد کرد و ناگزیر با رسول خداﷺ اظهار می‌داشت که ممکن است بنابر گسیختن عِقد، من عالمةُالغیب در جستجو و پیدا کردن آن مصروف شوم که ناگهان وقت کوچ قافله از آن‌جا فرا رسد؛ لذا حرکت آن را تا هنگام برگشتنم، موخّر کنید؛ تا فرصت و مجال پاره شدن گردن

بند و جستجوی آن و دریافتن قافله میسر شود؛ اما چنین چیزی اظهار نفرمود لذا معلوم شد حضرت عایشه‌ﷺ هم علم پاره شدن گردن‌بند و مکث در جستجوی آن و عقب ماندن از قافله را نداشت و همچنین پیامبر خداﷺ نیز نمی‌دانست که او بنابر گسستن و پاره شدن گردن بند و جستجوی آن درنگ خواهد کرد و الا تا برگشتن او منتظر می‌ماند.

همچنین حضرت علی‌ؓ اگر عالم‌الغیب می‌بود، پس کاملاً به‌طور صریح و آشکارا، بدون مشوره‌یِ استفسار از حضرت بریرهل اظهار می‌داشت، که اصل قضیه این‌گونه است و یا عرض می‌نمود، یا رسول اللهﷺ وقتی‌که شما خودتان عالم‌الغیب هستید و از این ماجرا و از هر چیزی خبر دارید، کنکاش و مشورت از ما برای چه؟ با نراندن چنین سخنی، به‌وضوح ثابت گردید که او هم مانند وهابی‌ها و دیوبندی‌ها، آن‌حضرتﷺ را عالم‌الغیب نمی‌دانست. آیا بر ایشان هم فتوای جسارت و گستاخی رسول، صادر کرده شود و یا این‌که معاف و بخشوده شوند!؟

همچنین حضرت حسان و حضرت مسطحؓ اگر عالم‌الغیب و دانندهی اخبار پوشیده و مخفی می‌بودند، هرگز در این تهمت و نسبت‌های ناروا شرکت نمی‌جستند و نه مستحق سزای ضربات شلاق قرار می‌گرفتند.

خواننده‌گان عزیز! لطفاً با تعمق و تدبر و قلبی بینا و با انصاف و بدور از تعصب و عناد، بر این اقتباسات بیاندیشید. آیا این همه صحابه والامقام علیهم‌الرضوان «نعوذ بالله» جسور و نسبت به شان و شرفِ عالی آن‌حضرتﷺ گستاخ بودند. (حاشا و کلّا) بلکه عقیده قطعی و مسلمه‌ی تمامی آن‌ها این بود که علم غیب چنان صفتی است که منحصر به ذات باری تعالی می‌باشد و هیچ یکی از پیامبران مقبول و فرشتگان و اولیای مقرب و برگزیده بارگاه الهی با او در آن شریک نیستند.

فتوای شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله

«مَنْ یَعْتَقِدُ أَنَّ مُحَمَّداًﷺ یَعْلَمُ الْغَیْبَ فَهُوَ کَافِرٌ لِأَنَّ عِلْمَ الْغَیْبِ صَفَةٌ مُخْتَصَّةٌ بِاللهِ». (مرآة الحقیقت: ۱۸ به نقل از جواهر التوحید: ۲۶۷)

هر کسی عقیده داشته باشد که آن‌حضرتﷺ غیب می‌داند، پس او کافر است؛ زیرا که غیب چنان صفتی است که به الله سبحانه‌وتعالی مختص است.

فایده: خواهش و التماسِ مودّبانه ما از کسانی‌که لذّت و مزه‌ی غذای متنوع و گوناگون، فاتحه خوانی حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله را می‌چشند، این است که خدا را به فتوای ایشان نیز توجه خاصی مبذول فرمایید، چنین نباشد که شما هم هدف و نشانه‌ی فتوای ایشان قرار بگیرید!

عبارات فقهای کرام رحمهم الله

۱- «قَالَ فِي الْخَانِيَةِ رَجُلٌ تَزَوَّجَ إِمْرَأَةً بِغَيْرِ شُهُوْدٍ فَقَالَ الرَّجُلُ لِلْمَرْأَةِ: «خدا را و پیغمبر را گواه کردیم»، قَالُوْا يَكُوْنُ كُفْراً لِأَنَّهُ اِعْتَقَدَ أَنَّ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ هُوَ مَا كَانَ يَعْلَمُ الْغَيْبَ حِيْنَ كَانَ فِي الْاَحْيَاءِ فَكَيْفَ بَعْدَ الْمَوْتِ». (فتاوی خانیه علی هامش الهندیه: ۳/۵۷۶)[1]

امام حسن بن منصور قاضی خان حنفی رحمه الله می‌فرماید: «اگر شخصی با زنی بدون گواه نکاح کرد و به زن گفت: خدا را و پیغمبر را گواه کردیم، فقها رحمهم الله فرموده‌اند که کافر می‌شود؛ زیرا او معتقد است که پیامبر خداﷺ علم غیب دارد، در حالی‌که ایشان در حیات و زندگانی خود غیب نمی‌دانستند، پس چگونه بعد از موت عالم‌الغیب شدند!

۱- مولفه‌ی: امام فخرالدین حسن بن منصور اوزجندی، فرغانی، حنفی متوفای: ۵۹۲ هـ. ق. (مترجم)

۲- «قَالَ فِيْ خُلَاصَةِ الْفَتَاوَى رَجُلٌ تَزَوَّجَ وَ لَمْ يَحْضُرْ شَاهِدًا فَقَالَ: «خدای را و رسول خدای را گواه کردم و فرشتگان را گواه کردم»، يَكْفُرُ فِيْ الْفَتَاوَى لِأَنَّهُ اِعْتَقَدَ أَنَّ الرَّسُوْلَ وَ الْمَلَکَ عَالِمٌ بِالْغَيْبِ». (خلاصة الفتاوى: ۳۸۵/۴)[۱]

شخصی بدون احضار گواه و شاهدی نکاح کرده گفت: «خدای را و رسول خدای را گواه کردم و فرشتگان را گواه کردم»، کافر می‌شود، زیرا او پیامبر خدا علیه التحیة و الثناء و ملایک را عالم الغیب دانسته است.

۳- «قَالَ فِي الْبَزَّازِيَة: تَزَوَّجَ بِلا شُهُوْدٍ قَالَ: «خدای را و رسول خدا را و فرشتگان را گواه کردم» يَكْفُرُ لِأَنَّهُ اِعْتَقَدَ أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ وَ الْمَلَکَ يَعْلَمَانِ الْغَيْبَ انتهى».

«و نیز در بزازیه است: وَ عَنْ هَذا قَالَ عُلَمَائُنَا مَنْ قَالَ أَنَّ اَرْوَاحَ الْمَشَايِخِ حَاضِرَةٌ تَعْلَمُ يَكْفُرُ». (بزازية:[۲] به نقل از مجموعة الفتاوى: ۳۴۵/۱، ۳۷۹/۱)

شخصی بدون گواهان و شواهد نکاح کرد و گفت: «خدای را و رسول خدای را و فرشتگان را گواه کردم»، کافر می‌شود، چون او معتقد است که رسول خدا ﷺ و ملائکه از غیب خبر دارند. به همین دلیل علمای ما فرموده‌اند هر کس بگوید که ارواحِ اولیا و بزرگان حاضر بوده می‌دانند، کافر می‌شود.

فایده: در پرتو تصریح عبارات مذکور و تدبّر بر آن‌ها کاملاً مفهوم خواهد شد، که فقهای احناف ما رحمهم الله صراحتاً کسانی را که معتقد به ثبوت علم غیب برای غیر الله

۱- مولفه‌ی: علامه فرید الدهر، طاهر بن احمد، متوفای: ۵۴۲ هـ. ق. (مترجم)

۲- مولفه‌ی: امام حافظ الدین محمد بن محمد بن شهاب معروف به ابن بزّار کردری حنفی متوفای: ۸۲۷ هـ. ق. (مترجم)

باشند، کافر و خارج از اسلام تلقی کرده‌اند. جالب این‌جاست که تاویل خودپرداخته و اختراعی [علم غیب] عطایی اهل بدعت نیز به هیچ عنوان، موثّر و کارگر قرار نگرفته، کاملاً مطرود و پوچ انگاشته خواهد شد، زیرا مقصود کسی که پیامبر خداﷺ و ملائکه را گواه و شاهد ساخته، چیزی دیگر غیر از این‌که آنان از عقد و نکاح او علم دارند، خواه آن علم ذاتاً باشد یا عطاءً نبوده است و فقهاﷺ نیز چنین تفصیلی به میان نیاورده‌اند، که اگر به اعتبار علم ذاتی قایل به عالم‌الغیب بودن آن‌ها بود، کافر می‌شود؛ امّا در صورت عطایی کافر تلقی نخواهد شد. بلکه مطلقاً، خواه مدعی علم غیب ذاتی باشد یا عطایی، حکم و فتوای کفر او را صادر و دارنده چنین عقیده‌ی را کافر[1] محسوب نموده‌اند.

فیصله امام ابوحنیفه‌ﷺ

واقعه مشهوری است که یک مرتبه خلیفه «منصور» فرشته‌ی مرگ را در خواب

۱- علاوه از این، علامه عبدالرشید ابوالفتح ظهیرالدین الولوالجی(متوفای بعد۵۴۰ هـ. ق.) در فتاوی الوالجیه و ابوحنیفه ثانی شیخ زین العابدین بن نجیم مصریﷺ (متوفای:۹۷۰ هـ. ق.) در بحرالرائق: ۱۶/۵ و صاحب هدایه امام علی بن ابی‌بکرﷺ (متوفای: ۵۹۳ هـ. ق.)، در کتاب خود تجنیس: ۲۹۷ و فقیه وقت، جامع علوم، امام عبدالرحیم (متوفای: ۵۶۱ هـ. ق.) در فصول عمادیه:۶۴ و محدّث کامل علامه بدرالدین عینیﷺ (متوفای: ۸۵۵ هـ. ق.) در عمدةالقاری: ۵۲۰/۱۱ و محقق ابن الهمام محمد بن عبدالواحد (متوفای: ۸۶۱ هـ. ق.) در مسایره مع المسامره:۸۸/۲، مطبوعه مصر و یگانه روزگار، فقیه و محدّث وقت.....علی بن سلطان معروف به مُلا علی القاری الحنفی (متوفای: ۱۰۱۴ هـ. ق.) در شرح فقه اکبر: ۱۸۵ و علامه ابن عابدین الحنفی(متوفای: ۱۲۵۲ هـ. ق.) در شامی:۳۰۶/۲ و همچنین دیگر فقهای معتبر و مستند احناف تصریح نموده‌اند کسی چنین عقیدی داشته باشد، که آن‌حضرتﷺ علم غیب دارند یا ایشان حاضر و ناظر هستند، او قطعاً کافر و خارج از دایره اسلام است. اقتباس از تبرید النواظر:۷۰ الی ۷۲ (مترجم)

دید و از او در مورد آن‌چه‌که از عمرش باقی مانده است، سوال کرد. ملک الموت با پنج انگشت اشاره کرده ناپدید شد. منصور خوابش را نزد معبّران بازگو کرد یکی از آن جمله معبران‌حضرت امام «ابوحنیفه»رحمه‌الله بود. معبّران تعبیر و توجیه‌های مختلف و گوناگونی ارایه نمودند. برخی از آن‌ها گفتند که این اشاره به این مطلب است که پنج سال از عمر خلیفه باقی مانده است. بعضی گفتند: منظور از آن پنج ماه است و گروهی آن را به پنج روز تعبیر کردند. امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله فرمودند:

«هُوَ اِشَارَةٌ اِلَی هَذِهِ الْعُلُوْمِ الْخَمْسَةِ لا یَعْلَمُهَا الَّا الله». (مدارک:۲۱۹/۳)[1]

این اشاره است به طرف همان علوم پنجگانه‌ی که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌داند- یعنی ملک‌الموت با پنج انگشت به طرف این امر اشاره‌ای داشته است که من هیچ‌گونه علم و اطلاعی از ما بقیه‌ی زندگی شما ندارم. چرا که این از مفاتیح الغیب (گنجینه‌های غیب) می‌باشد، که از مختصات الله‌جل‌جلاله است و جز او تعالی کسی از آن‌ها علم ندارد.

می‌بایست حکم و فیصله امام اعظم ابوحنیفه‌رحمه‌الله برای کسانی‌که دم از حنفیت می‌زنند و خود را پیرو و مقلد مذهب حنفی می‌دانند، کافی باشد. و همچنین باید دست از دامان مخالفت و تعنّت برداشته، از عقیده مردود و باطلشان توبه کنند و با گرویدن به حق اظهار فخر و سرور بنمایند.

اشکال

زمانی‌که حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام خواب دید که فرزند عزیز و دلبندش را برای رضای رب العالمین ذبح و قربانی می‌کند، پس آن را حکم و دستور الهی دانسته و جهت امتثال از امر الهی و قربانی فرزند گرامی و ارجمندش، کارد را در دست گرفته

۱- مولفه‌ی: أبوالبرکات عبدالله بن احمد بن محمود حافظ الدین نسفی، متوفای: ۷۱۰ هـ. ق.

در نهایت قوت آن را بر حلقش فشار می‌دهد و با این عمل به اثبات رساند که سر از تن فرزند عزیزش جدا خواهد شد؛ اما در امر و فرمان الهی هیچ‌گونه پس و پیشی بوجود نخواهد آمد.

اشکالی که در ذهن متبادر خواهد شد، این است که: آیا زمانی‌که حضرت خلیل علیه السلام فرزندش اسماعیل علیه السلام را جهت امتثال امر الهی و تحقق بخشیدن رویای خود، برای ذبح و قربانی به کشتارگاه می‌برد، می‌دانست که با حرکت و فشار کارد با تمام توان و قدرت حتی موی از فرزندم خطا و بریده نخواهد شد و در فدیه او گوسفندی جهت قربانی از بهشت آمده ذبح خواهد گردید، یا نه؟

اگر کسی بگوید که هیچ‌گونه علم و اطلاعی نداشت، پس شان و عظمت قربانی خلیل الله علیه الصلوة و السلام و این حادثه عظیم الشأن و یادگار تاریخی خلیل علیه السلام بر جای خود ثابت و برقرار خواهد ماند. البته بنای عقیده باطل و خود پرداخته علم غیب از هم پاشیده و پوچ ثابت خواهد شد. چرا که عاشقان و محبّان امروزی، تمام اولیا و انبیا علیهم السلام را عالم الغیب می‌دانند.

اما اگر کسی این‌گونه گمان کند که آن‌حضرت علیه السلام می‌دانست حلق و گلوی فرزندم بریده نخواهد شد، بلکه قربانی بزرگی از بهشت آمده فدیه او قرار خواهد گرفت، پس در این صورت هیچ‌گونه تاثیر و خدشه‌ای بر (ثبوت) مسأله‌ی علم غیب وارد نخواهد شد. البته جایگاه و ارزش والای این واقعه عظیم‌الشأن و مبنای خلیلیت حضرت خلیل علیه السلام زیر سوال رفته با خاک یکسان خواهد گردید؛ زیرا در چنین صورت، پست و فرومایه‌ترین فرد مسلمان هم بداند که درمیان مردم مشهور و معروف و در نیک‌نامی شهره‌ی آفاق قرار خواهد گرفت و فرزندش هم ذبح نشده و بدون مشقت و هیچ‌گونه مقدماتی، قوچی آمده ذبح خواهد گردید. برای آن آماده خواهد شد. بلکه ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام یک پسرش را آورد، ما تمام پسران‌مان را در معرض این آزمایش قرار خواهیم داد.

به هر حال در این صورت این واقعه یک نوع مکر و فریبی و معاذالله توطئه‌ای در بین خداوند ذوالجلال و خلیل علیه السلام و صورتی برای خدعه عوام قرار خواهد گرفت، که از حقیقت بسیار بعید و دور از صواب می‌باشد. حاصل اشکال چنین است که آیا قبل از حرکت کارد و فشار آن علم [قطع نشدن حلق را] داشت یا نه؟ هر صورتی‌که متعین شود بر آن اشکال است. لذا کسی همت گماشته جواب آن را ارایه کند!

******

مسأله‌ی سوم

حاضر و ناظر

چون بنابه عقیده‌ی اهل سنت و جماعت خداوند متعال ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [الحج: ۱۷] بر همه چیز گواه است، لذا با وجود بی‌چون و شان کبریایی خود در هر جا موجود می‌باشد و نیز چون‌که، ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الحجرات: ۱۸] خدا به آن‌چه می‌کنید، بیناست. لذ او تعالی بیننده و ناظر هر شیئیی در هر مکان است و چیزی از او مخفی و پوشیده نیست و جز او تعالی کسی حاضر و ناظر نمی‌باشد و هیچ پیغمبر مقرب و فرشته‌ی برگزیده و ولی مخصوص بارگاه الهی در این صفت با او تعالی شریک نیست؛ اما نزد مبتدعان خدای تعالی را هر جا حاضر و ناظر تسلیم کردن الحاد و بی‌دینی است. بلکه به عقیده آن‌ها هر جا حاضر و ناظر بودن صفت و شان غیرالله می‌باشد![1]

نظریات مبتدعان درباره‌ی حاضر و ناظر بودن پیامبر ﷺ:

بعضی از مبتدعان پیامبر خدا ﷺ را با جسم عنصری‌شان هر جا حاضر و ناظر می‌دانند؛

گمان و گفته گروهی دیگر این است، که روح مبارک رسول خدا ﷺ هر جا حاضر و ناظر است؛

عدّه‌ی بر این باورند که روحانیت آن‌حضرت ﷺ هر جا حاضر و ناظر می‌باشد؛

۱- چنان‌که محقق مبتدعان احمد یار بریلوی، صاحب «جاءالحق» با کمال جسارت و گستاخانه می‌نویسد: «هر جا حاضر و ناظر بودن هرگز صفت خدا نیست. خدا را هر جا تسلیم کردن بی دینی است. بلکه هر جا حاضر و ناظر بودن شان رسول خدا (ﷺ) است. (جاءالحق: ۱۵۸، طبع مکتبه اسلامیه لاهور) مترجم

و نیز به عقیده برخی دیگر پیامبر علیه التحیة و الثناء به‌نفس نفیس در روضه‌ی مبارک‌شان تشریف فرما هستند، البته از آن‌جا هرجا و هر چیزی را مشاهده و صدای هر چیزی را می‌شنوند.

به هر حال ناگفته نماند که آن‌ها تا امروز در تعیین مسلک و آیین‌شان، سرگشته و حیران و پریشان هستند.

یادآوری:

لازم به ذکر است که از صفات باری‌تعالی همان مفهوم و معنایی مراد گرفته خواهد شد، که شایسته و شایان خدایی او تعالی باشد. قیاس ذات و صفات الله تعالی بر خلایق و تعیین هیچ‌گونه مفهوم و معنایی درست نیست. لهذا دیدن و شنیدن و موجود و حاضر و ناظر بودن او تعالی بر همان کیفیتی می‌باشد، که مناسب و سزاوار شان باری‌تعالی است و ما را هیچ‌گونه نیاز و مجالی در تعیین حقیقت و کیفیت آن‌ها (این صفات) نیست. چنان‌که وقتی از امام «مالک»رحمه الله در مورد ﴿ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ سوال شد، در پاسخ فرمود: «اِسْتِواءُهُ مَعْقُولٌ وَ کَیْفِیَتُهُ مَجْهُولَةٌ وَ سؤالُکَ عَنْ هَذَا بِدْعَةٌ...» لفظ استوی معلوم است اما عقل انسانی نمی‌تواند حقیقت و کیفیت آن را درک نماید و سوال نمودنت از حقیقت و کیفیت آن بدعت است و ...

در نتیجه موجود و حاضر و ناظر بودن او تعالی معقول، البته منوط حقیقت و کیفیت آن اجمالاً این عقیده داشتن ، که هر آن‌چه مناسب و شایسته شان خدایی الله جل جلاله است، کافی می‌باشد.[1]

۱- لِلّهِ درّ السّعدی:

ای بر تر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهر چه گفته‌اند شنیدیم و خواندیم ←

دلایل اثبات حاضر و ناظری باری‌تعالی

دلیل اول: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾. [فصلت: ۵۴]

آگاه باشید که مسلّماً او بر هر چیزی احاطه دارد.

فایده: بر هر چیز محیط بودن برای آن ذات پاکی زیباست، که با وجود بی‌چون و مطابق شان پروردگاری خود، در هر آن و هر مکان موجود باشد. صرفاً علم آن ذات اتم و شان او تعالی اکمل خواهد بود و همچنین ظاهر و بدیهی است که برای هر جا حاضر و ناظر بودن، محیط بودن لازم است، چون محیط بودن از مختصّات باری‌تعالی است و بس، لذا حاضر و ناظر بودن نیز مخصوص و منحصر به او تعالی خواهد بود.

دلیل دوم: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلاثَةٍ إِلا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلا خَمْسَةٍ إِلا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلا أَكْثَرَ إِلا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. (المجادلة۵۸: آیه۷)

آیا ندیدی که خداوند آن‌چه را در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین هست، می‌داند؟ هیچ راز گفتنی میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آن‌هاست و نه میان پنج تن مگر این‌که او ششمین آن‌هاست و نه کمتر از این و نه بیشتر

←

حضرت خواجه خواجگان پیر پیران سیدنا و امامنا خواجه‌ی هفت اقلیم حضرت محمد نقشبندی بخاری رحمه الله فرموده است: «هر چه دیده‌ای و شنیده‌ای و خوانده‌ای و دانسته‌ای او را وراء همه باید دانست هر چه در ادراک تو آید مخلوق است خالق وراء ادراک مخلوق است». (شمشیر برّان ص۷۰)– مترجم

از این؛ مگر این‌که او با آن‌هاست؛ هرجا که باشند. سپس آنان را در روز قیامت از آن‌چه کرده‌اند آگاه می‌کند، بی‌گمان خداوند به هر چیز داناست.

طرز استدلال:

در میان سه شخص رازگو، چهارم موجود بودن رب‌العالمین و در میان پنج نفر، ششم حضور خدای یگانه و نیز معیت لازمه‌ی (همراه بودن) پروردگار متعال بر حاضر بودن و خبر دادن از تمام اعمال بندگانش در روز قیامت بر ناظر بودن او تعالی، صراحةً دال می‌باشد. «فَسُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ»

دلایل نفی حاضر و ناظر بودن آن‌حضرتﷺ

قبل از دلایل، تمهیداً بدانید که دوران زندگی پیامبر خداﷺ به سه عهد و دوره تقسیم می‌شود:

۱– دورانی که هنوز روح مبارک پیامبر خداﷺ در جسم اقدس جلوه‌گر نشده بود؛

۲– هنگامی که آن‌حضرت علیه السلام پا به عرصه وجود و هستی گذاشته دنیای خراب و ویرانه را با وجود پاک و مبارک خویش تبدیل به صفا و با ذات مسعود و گرامی‌شان کاینات را مستفیض فرمود؛

۳– زمانی‌که حضرت رسول علیه الصلاة و السلام این دار فانی را وداع گفت و قدم به عالم آخرت نهاده، به خواب برزخی آرمید.

دعوای ما این است که پیامبر خداﷺ در هر سه عهود مذکور هر جا حاضر و ناظر نبوده است.

دلیلِ دوران قبل از ولادت[1]

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾. (یوسف: ۱۰۲)

این داستان از اخبار غیب است به سوی تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان نبودی آن‌گاه که کارشان هماهنگ و عزم‌شان را جزم کردند، در حالی‌که آن‌ها نیرنگ می‌کردند (یعنی زمانی‌که برادران یوسف، بر افکندن او در چاه مشورت

۱- آیات دیگر در اثبات این مدعا (نفی حاضر و ناظر بودن پیغمبرﷺ قبل از ولادت) به شرح ذیل می‌باشند:

۱- ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾. (آل عمران: ۴۴) این [اموری که از امر زکریا و مریم مذکور آمده است] از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنم و [گر نه] تو در نزد آنان نبودی آن‌گاه که قلم‌هایشان را انداختند [در میان آب قرعه زدند تا ظاهر شود بر ایشان] کدام یک مریم را سرپرستی نماید و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یکدیگر کشمکش می‌کردند [در سرپرستی‌اش، پس تو آن را دانستی و به آن خبر دادی فقط از جهت وحی دانستی]

۲- ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (القصص: ۴۴) و نبودی تو [ای محمد] در جانب غربی آن‌گاه که امر پیامبری را به موسی وحی کردیم و تو از حاضران نبودی

۳- ﴿وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾. (القصص: ۴۵) و تو در میان اهل مَدیَن مقیم نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی [و از آنان خبرشان فرا گیری پس آن اخبار از نزد خود بر مردم مکّه حکایت کنی] ولیکن ما فرستنده بودیم [تو را و اخبار پیشینان را به تو روانه کردیم.]

۴- ﴿تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (هود: ۴۹) این آیات [که متضمن داستان نوح است] از اخبار غیب است آن را به تو [ای محمد] وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو پس صبر کن بی‌گمان عاقبت [نیک و پسندیده] از آن تقوا پیشگان است. (مترجم).

می‌کردند شما پیش آنان نبودی تا داستان‌شان را بدانی و بدان خبر دهی، علم تو به آن فقط از طرف خدا حاصل آمده است.

طرز استدلال:

ذکر واقعه‌ی حضرت یوسف‌عليه‌السلام بر خلاف داستان و وقایع انبیای دیگر عليهم‌السلام با تفصیل و روش ویژه‌ای در قرآن به میان آمده است. گویا مخاطب با ذکر و بیان این طرز مخصوص، می‌توانست این گونه گمان کند، که شاید روح مبارک پیامبرعليه‌السلام در آن‌جا حاضر و موجود بوده باشد، لذا خداوند متعال خطاب به آن‌حضرتﷺ این امر را کاملاً مبرهن ساخت، که این خبرهای غیب برای تو بذریعه‌ی وحی رسانیده و ابلاغ نموده‌ایم و الا شما نزد آنان موجود نبودی.

دلیلِ دوران بعد از ولادت

دلیل اول:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. (بنی‌اسرائیل۱۷: آیه۱)

پاک و منزّه است آن خدایی که بنده خود [محمدﷺ] را سیر داد شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی که پیرامون آن برکت داده‌ایم تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم بی‌گمان او شنوا و بیناست.

طریقه‌ی استدلال:

آیه مذکور بیانگر جزیی از حادثه معراج می‌باشد که واژه‌های «أَسْرَى» و «لِنُرِيَهُ» در آن، قابل درک و فهم هستند.

زیرا «سیر» زمانی تحقق می‌پزیرد که انتقال از مکانی به مکان دیگر انجام گیرد

و در «اِرَاءَة» نیز ضروری است که اشیایی نشان داده شوند، که قبلاً آن‌ها را مشاهده نکرده و یا در آن لحظه آن‌ها را نمی‌بینند.

خداوند متعال با ذکر واژه «أَسْرَی» هر جا حاضر بودن و با «لِنُرِيَهُ» هر جا ناظر بودن رسول گرامیﷺ را نفی کرده، درباره‌ی ذات خویش کاملاً تصریح و این‌گونه وانمود فرمود: ﴿إِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾. بی‌گمان شنیدن هر صدای و دیدن هرشیئیی در هر آن و لحظه خاصّه او تعالی می‌باشد.

دلیل دوم:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِﷺ مَرَّ بِقَبْرٍ دُفِنَ لَيْلًا فَقَالَ: «مَتَى دُفِنَ هَذَا؟» قَالُوا: الْبَارِحَةَ. قَالَ: «أَفَلَا آذَنْتُمُونِي؟» قَالُوا: دَفَنَّاهُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ فَكَرِهْنَا أَنْ نُوقِظَكَ فَقَامَ فَصَفَفْنَا خَلفه فصلى عَلَيْهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ». (مشکوة: ۱۴۵)

حضرت ابن عباس رضي الله عنهما می‌فرماید: گذر پیامبر خداﷺ بر قبر میتی شد که شبانگاه دفن شده بود. آن‌حضرت عليه السلام پرسید: «این مرده کی دفن شده است؟» صحابه کرام علیهم الرضوان در جواب عرض کردند: دیشب، پیامبر خداﷺ فرمود: «چرا از مرگش من را در جریان نگذاشتید؟» آنان عرض کردند: چون او را در تاریکی شب دفن کرده بودیم لذا بیدار کردن‌تان را ناخوش داشتیم. آن‌حضرت عليه السلام ایستاد و ما پشت سر ایشان صف بستیم و ایشان بر او نماز خواند.

فایده: از حدیث مذکور، حقایق مندرجه‌ی ذیل همچون روز روشن واضح و ثابت گردید که:

۱- اولاً ثابت شد که رسول خداﷺ هنگام سوال و جواب، شخصاً نزد هر میتی، حاضر نمی‌شود (چنان‌که عقیده مبتدعان است) ور نه قبل از عبور بر قبر و مشاهده آن می‌فرمود، شبانگاه در قبری رفته بودم، که در آن مرده‌ی بود که نماز جنازه‌اش را نگذارده‌ام، پس اکنون نماز جنازه‌اش را بجای خواهیم آورد؛ لیکن پیامبر خداﷺ این

چنین اظهاری ننمود، بلکه با گذر از گور و مشاهده قبر جدید، هنگام دفن و خاک سپردن او را از یارانش استفسار فرمود.

لذا ثابت شد که به‌وقت سوال و جواب میت، فقط صورت مثالیه[۱] پیامبر خداﷺ برای میت نمایانده و از او در مورد رسالتِ آن‌حضرتﷺ سوال خواهد شد. یا منظور از «ماهذا» در جمله سوالیه: «ما هذا الذی بعث فیکم؟» اشاره‌ای است به طرف حاضر فی الذهن؛[۲] یعنی آن شخصی که در ذهنت، تصورِ بعثت و پیامبریش وجود دارد،

۱- چنان‌که امروزه با پیشرفت علم و تکنولوژی مشاهده می‌شود که شخصی در گوشه‌ی از دنیا قرار دارد؛ امّا با پخش مستقیم تلویزیونی می‌توان او را در اطراف و اکناف دنیا دید و با وجود دیدن نه کسی او را حاضر می‌داند و نه ناظر، لذا از قدرت خدا هم بعید نیست تا صورت مثالیه آن‌حضرتﷺ را برای میّت بنمایاند. (مترجم)

۲- برای اثبات این مقصد دلایلی به‌عنوان نمونه ذیلاً معروض خواهیم داشت: ۱- چنان‌که وقتی ابوسفیان با قافله تجاری به شام رفت و هرقل (پادشاه روم) از او درباره‌ی رسول خداﷺ پرسید: «أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا بِهَذَا الرَّجُلِ». از شما چه کسی به اعتبار نسب با این مرد (محمدﷺ) نزدیک‌تر است... (ر.ک: صحیح البخاری: ۴/۱و۶۵۳/۲) هرقل با وجود بعد مسافت آن‌حضرتﷺ را با «هذا الرجل» تعبیر کرد، حالانکه پیغمبر خداﷺ نه نزد او موجود بود و نه حرقل نسبت به او عقیده حاضر و ناظر را داشت. ۲- همچنین در صلح حدیبیه بدیل بن ورقاء به اتفاق چند تن از مردان بنی‌خزاعه از طرف مشرکان مکه جهت طی شرایط صلح به محضر آن‌حضرتﷺ حضور یافت و بعد از طی شرایط بدیل نزد قریش رفت و اظهار داشت: «إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ عِنْدِ هَذَا الرَّجُلِ» من حامل پیامی از جانب این مرد(محمدﷺ) برای شما هستم. (ر.ک: بخاری: ۳۷۸/۱) پیغمبر خداﷺ با وجودی‌که در چند میلی مکه در حدیبیه به‌سر می‌برد؛ اما بدیل او را در مکه با «هذا الرجل» تعبیر کرد. نزد خود مبتدعان این امر مسلّم و یقینی است که بدیل آن‌حضرتﷺ را حاضر و ناظر تسلیم نمی‌کرد؛ چون‌که او مشرک بود. لذا ثابت شد که کاربرد «هذا» همیشه برای محسوس مبصر نیست، بلکه گاهی آن‌چه در ذهن باشد و یا ذکر آن قبلاً به‌میان آمده است، مانند محسوس مبصر تصور شده با «هذا» به طرف آن اشاره می‌شود. (اقتباس از تبرید النواظر: ۱۴۱و۱۴۲)- مترجم

کیست؟ و نیز گاهی استحضار و وجود ذهنی را کالمحسوس انگاشته و با «هذا» به طرف آن اشاره کرده می‌شود؛ چنان‌که در کتب علم بلاغت مصرّح است.

۲- ثانیاً به وضوح ثابت و کاملاً تبیین شد که صحابه کرام‌ رضی الله عنهم هرگز آن‌حضرت‌ علیه السلام را هر جا حاضر ناظر و عالم‌الغیب و الاسرار تسلیم نمی‌کردند؛ بنابر این کسی از آنان در پاسخ به استفسار ایشان نگفت: وقتی شما خودتان عالم‌الغیب و هر کجا حاضر و ناظر هستید و از هر چیزی خبر دارید، به اطلاع و آگاهی ما چه نیازی وجود داشت! بلکه ما چنین تصور کردیم که شما خودتان علم دارید، اگر درخور و مناسب دانستید پس تشریف خواهید آورد؛ اما کسی از آن‌ها چنین اظهاری بیان نداشت. بلکه کاملاً واضح و آشکارا عرض نمودند، که بنابر ظلمت و تاریکی شب بیدار کردنتان را ناخوش داشتیم.

۳- ثالثاً تبیین شد که اُلفت و دوستی رحمة للعالمین‌ صلی الله علیه وسلم با کسانی است، که او را حاضر ناظر و عالم‌الغیب نمی‌پندارند؛ چون وقتی‌که صحابه کرام‌ رضی الله عنهم در پاسخ به استفسار آن‌حضرت‌ علیه السلام اظهار داشتند، که بنابر ظلمت و تاریکی شب بیدار کردنتان را نپسندیدیم، پس ثابت می‌شود، که آنان پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را عالم الغیب و حاضر ناظر نمی‌دانستند و نیز پیامبر خدا علیه الف الف التحیة و الثناء در جواب سخن آنان نفرمود، که شما بنابر وهّابیت و گستاخی رسول از دایره اسلام خارج و کافر گشتید، بلکه همگی پشت سر آن‌حضرت‌ صلی الله علیه وسلم اقتدا نموده نماز جنازه او را ادا فرمودند.

لذا تبیین گردید، که گستاخ رسول کسانی هستند که آن‌حضرت‌ علیه السلام را عالم‌الغیب و هر جا حاضر و ناظر می‌دانند.

نکات ارزنده و فهمیدنی

لطفاً سوالات مندرجه‌ی ذیل را با کمال خونسردی و معیار قرار دادن عقل سلیم و انصاف کامل، در معرض قضاوت قرار داده، خودتان در مورد آن‌ها حکم و داوری فرمایید!

۱- آیا پیامبر خداﷺ قبل از هجرت در مکه بود یا در مدینه؟ آیا ذات باری‌تعالی را می‌توان در شهر و مکانی مخصوص، مختص نمود، که او تعالی در کراچی موجود هست اما در لاهور موجود نیست؟!

۲- آیا کسی‌که در هر آن و هر مکان حاضر و ناظر باشد، از جایی به جایی دیگر هجرت می‌کند؟ آیا شنیده‌اید خداوند ذوالجلال را که مطابق شان خدایی خود در هر مکانی حاضر و موجود است از کراچی به پیشاور هجرت کرد؟!

۳- هنگامی‌که پیامبر خداﷺ از مکه‌ی معظمه به مدینه‌ی منوره هجرت می‌فرمود، آیا قبل از هجرت کردن، در مدینه‌ی طیّبه موجود بود یا نه؟ اگر موجود نبود پس مساله‌ی حاضر و ناظر بودن رسول خداﷺ خود به خود نفی خواهد شد؛ اما اگر قبل از هجرت در مدینه وجود داشت، پس هجرت کردن چه معنی دارد؟!

۴- زمانی‌که گلوبند ام‌المؤمنین «عایشه صدیقه»رضي الله عنها در غزوه‌ی مریسیع گم شد، چرا پیامبر خداﷺ آن را ندید؟!

۵- خبر دروغین قتل حضرت عثمانرضي الله عنه به سمع رسول خداﷺ رسید در نتیجه «بیعت رضوان» به وقوع پیوست. آیا پیامبر خداعليه السلام در آن لحظه، در مکّه‌ی معظّمه نزد حضرت عثمانرضي الله عنه حاضر بود یا نه؟

۶- وقتی پیامبر خداﷺ بقصد عمره به مکه تشریف می‌برد و در حدیبیه مشرکان مانع از عمره و ورود ایشان در مکه شدند، در نتیجه آن‌حضرتﷺ نتوانست در آن سال عمره خود را بجای بیاورد. سوالی که در این‌جا پیش می‌آید، این است که آیا

آن‌حضرتﷺ قبل از سفر عمره در مکه‌ی مکرمه موجود بود یا نه؟چگونه هر جا حاضر و ناظر از رفتن به مکه باز داشته شد؟!

دلیل دورانِ بعد از وفات[1]

قَالَ فِي الْهِنْدِيَةِ: تَزَوَّجَ رَجُلٌ وَلَمْ يَحضُرِ الشُّهُوْدَ وَ قَالَ: « خدای را و رسول را گواه کردیم» اَوْ قَالَ: «خدای را و فرشتگان را گواه کردیم» يَكْفُر وَ لَوْ قَالَ: «فرشته‌ی دست راست را گواه کردیم و فرشته‌ی دست چپ را گواه کردیم» لا يَكْفُرُ. (عالمگیرية: ۴۱۲/۲)

شخصی بدون احضار شهود و بیّنه با زنی نکاح کرده گفت: «خدای را و رسول را گواه کردیم»، یا گفت: «خدای را و فرشتگان را گواه کردیم»، کافر خواهد شد و اگر

۱- دلیل دیگر در نفی حاضر و ناظر بودن پیامبرﷺ در دوران بعد از وفات حدیثی است به روایت ابن مسعودؓ که ارشاد رسول خداﷺ را نقل می‌کند: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ». برای خدا چنین فرشتگانی هستند که در زمین گشت می‌کنند و مرا از امتم سلام می‌رسانند. (ر.ک: سنن النسائی: ۱۸۹/۱ + صحیح ابن حبّان: باب الادعية، ذكر البيان بأن سلام المسلم على المصطفىﷺ يبلغ اياه ذلك فى قبره) همچنین حضرت ابوهریرهؓ ارشاد پیامبر خداﷺ را نقل می‌کند: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ نَائِيًا أُبْلِغْتُهُ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شعب الْإِيمَان، مِشْكوة: ۸۷)، هر که از قریب قبرم بر من درود می‌فرستد، من آن را می‌شنوم و هر که از دور بر من درود می‌فرستد، به‌من رسانیده می‌شود. از این دو حدیث مذکور به صراحت ثابت می‌شود که پیامبر خداﷺ حاضر و ناظر نیست. زیرا اگر حاضر و ناظر می‌بود، پس نیازی به ابلاغ درود و سلام به رسول خداﷺ پیدا نمی‌شد. (مترجم)

گفت: «فرشته‌ی دست راست را گواه کردیم و فرشته‌ی دست چپ را گواه کردیم»، کافر[۱] نمی‌شود.

فایده:

خوانندگان عزیز! اگر عبارت مذکور و ترجمه‌ی آن را با توجه کامل و تعمق نظر بخوانید، به این نتیجه رسیدن نیز مشکلی نخواهد داشت، که علت اصدار فتوای کفرِ شخص مزبور بنابر اثبات علم غیب و عقیده‌ی حاضر و ناظر بودن، پیامبر خداﷺ و ملائکه بوده است. البته اگر فرشته‌ی دست راست و چپ (کراماً کاتبین) را گواه ساخت، کافر نمی‌شود؛ چون آنان هر لحظه نزد او حاضر و موجود هستند.

ازاله‌ی یک مغالطه

بعضی بر حاضر و ناظر بودن، ذات گرامی رسول خداﷺ از جمله «السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» استدلال و به‌عنوان دلیل عرضه کرده، چنین نتیجه گیری می‌کنند، که اگر آن‌حضرت‌عليه السلام حاضر و ناظر نیست، پس چرا در نماز با صیغه خطابیه «السَّلاَمُ عَلَيْكَ» خطاب کرده می‌شود. لذا معلوم شد که آن‌حضرتﷺ نزد هر نمازگزاری موجود و حاضر می‌باشد و او آن‌حضرت‌عليه السلام را با الفاظ خطابیه سلام و تحیه می‌گوید.

جوابات

۱- (مجموعه‌ی عبارات فقهای کرام را در این مورد بنگرید: در همین کتاب: صفحه‌ی ۵۹، پا نوشت شماره ۱). مترجم

جواب اول: علمای کرام تصریح فرموده‌اند که چون پیامبر خداﷺ به معراج رفت و به مقامات قرب خدا و ضیافت کریمانه او مشرف گردیده و او تعالی را به بزرگی ستود، که تمام عبادات قولی و بدنی و مالی مخصوص الله است. (التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ...) خداوند به خاطر تجلیل و تکریم از مقام و منزلت وی به محضر رسول گرامیشﷺ هدیه‌ی تبریک تقدیم داشته ارشاد فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» سلامتی باد بر تو ای نبی... و پیامبر خداﷺ نیز هنگام تعلیم امت و اصحاب رضی الله عنهم همان الفاظ خطابیه‌ای را که از خداوند متعال شنیده بود، ثابت و برقرار گذاشت.

شیخ «عبدالحق» محدث دهلوی رحمه الله می‌نویسد:

«اگر گویند که خطاب حاضر را بود و آنحضرتﷺ در این مقام نه حاضر است، پس توجیه این خطاب چه باشد. جوابش آنست که چون ورود این کلمه در اصل؛ یعنی شب معراج بصیغه‌ی خطاب بود، دیگر تغییرش ندادند و بر همان اصل گذاشتند.

(مکتوبات حضرت شیخ بر حاشیه اخبارالاخیار:۲۱۶ به‌نقل از تبریدالنواظر: ۱۶۲)

در کتب متعددی[۱] مذکور است که این خطاب در شب معراج بود و بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی بر اصل خود ثابت و برقرار گذاشته شد. البته ناگفته نماند که حکایتی که در «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» است، صرفا حکایت و نقل محض نیست، بلکه انشا و دعا است؛ چنان‌که در «الدرالمختار» جلد۱ صفحه‌ی۴۷۶ آمده: «وَيَقْصِدُ بِأَلْفَاظِ التَّشَهُّدِ الْإِنْشَاءَ» یعنی غرض از الفاظ تشهد انشا است.

تنبیه:

۱– مثلاً ملاحظه شود: مرقات ملا علی قاری: ۵۵۶/۱ و بحرالرائق: ۳۲۴/۱ و شامی: ۴۷۸/۱ و... (به‌نقل از تبریدالنواظر:۱۶۲) مترجم

در قرآن مجید «يَا فِرْعَوْن مَثْبُورًا» آمده که در آن معنای «يَا فِرْعَوْن» ای فرعون است و هرکسی آن را با حرف ندا که [به گفته‌ی شما فقط] برای حاضر است می‌خواند، پس آیا حاضر و ناظر بودن فرعون از آن ثابت می‌شود؟[۱]

جواب دوم: اگر مراد از آن فقط انشا باشد پس مطلب آن این است که ملایک این تحیهٔ و سلام ما را به پیامبر خداﷺ ابلاغ[۲] می‌کنند، لذا بنابر این با کلمات خطابیه گفته می‌شود؛ چنان‌که در مکاتیب و نامه‌های‌مان برای دوستان خود جمله خطابیه «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» را به کار می‌بریم و با رسیدن نامه آنان مورد خطاب قرار خواهند گرفت و الا هنگام کتابت و نوشتن نامه کسی آن‌ها را حاضر و ناظر نمی‌داند. صلوة و سلام نیز از همین قبیل است.[۳]

۱- زمانی‌که حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام فرعون را دعوت به ایمان داد و فرعون در قبال دلایل ارایه شده حضرت موسیؑ آن‌ها را با الفاظ گستاخانه مورد تردید قرار داد و بنابر همین جسارت او حضرت موسیؑ فرمود: ﴿وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْن مَثْبُورًا﴾ وبی‌گمان من تو را [ای فرعون] هلاک شده می‌پندارم. امروزه بیش از هزاران مسلمان آن را با ضمیر خطاب (ک) و حرف ندا (یا) می‌خوانند؛ البته کسی فرعون را حاضر و ناظر نمی‌پندارد. (مترجم)

۲- همان طورکه حضرت ابن مسعود رضی الله عنه ارشاد حضور اقدسﷺ را نقل می‌کند: «إِنَّ لِلّٰهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ». برای خدا چنین فرشتگانی هستند که در زمین گشت می‌کنند و مرا از امتم سلام می‌رسانند. (تخریج این حدیث گذشت: ر.ک: همین کتاب صفحه‌ی ۷۵ پانوشت شماره ۱) مترجم

۳- برای حصول آگاهی بیشتر از مسأله‌ی «حاضر و ناظر» ر. ک: تبرید النواظر فی تحقیق الحاضر و الناظر (اردو)، از حضرت مولانا محمد سرفراز خان صفدر + شمشیر برّان، از: حضرت مولانا محمد عمر سربازی + توحید اور شرک کی حقیقت (اردو)، از سیّد نور الحسن شاه بخاری رحمه الله.

مسأله‌ی چهارم

استعانت و ندا

حضرت یونس عليه السلام در شکم ماهی هم از خدای متعال استمداد نمود.

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾. (الانبیاء: ۸۷و۸۸)

پس [حضرت یونس عليه السلام] در دل تاریکی‌ها ندا در داد که [بار الها!] این که معبودی جز تو نیست منزّهی تو، به‌راستی که من از ستمکاران بودم. پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و مومنان را این‌چنین نجات می‌دهیم.

عمل پیامبر خدا ﷺ

«عَنْ أَبِی طَلْحَةَ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فی غَزَاةٍ فَلَقِيَ الْعَدُوَّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا ﴿مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ قَالَ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ الرِّجَالَ تُصْرَعُ تَضْرِبُهَا الْمَلَائِكَةُ مِنْ بَيْنِ يَدَيها وَ مِنْ خَلْفِهَا.» (تفسیر درمنثور: ۱۴/۱)[1]

از حضرت ابو طلحها مروی است، در غزوه‌ای با رسول خدا ﷺ همراه بودیم، ناگهان آن‌حضرت عليه السلام با دشمن مواجه شد. پس از او شنیدم، می‌فرمود: یا ﴿مَالِكَ

۱- مولفه‌ی: امام جلال الدین سیوطی، متوفای: ۹۱۱ هجری)+ همچنین ر. ک: فتح القدیر: ۲۱/۱، طبع دار الفکر - بیروت، طبع سوم:۱۳۹۳ هـ. ق. ۱۹۷۳م (مولفه‌ی: محمد بن علی بن محمد الشوکانی، متوفای: ۱۲۵۰هـ. ق.) + «المعجم الاوسط»: ۱۰۵/۶، ش: ۸۱۶۳

يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ای مالک و صاحب روز قیامت تو را به عبادت مخصوص می‌گردانیم و فقط از تو یاری می‌جوییم. حضرت ابوطلحه رضی الله عنه گفت: پس دشمنان را بر زمین افکنده شده دیدم که ملایک آنان را از پشت و رو می‌زدند.

فایده: رسول خدا علیه التحیة والثناء نیز در برابر دشمن از خدای متعال استمداد و یاری خواست؛ اما آیین و رسم پرست امروزی بیشتر بر استغاثه و ندای غیر اصرار و پا فشاری نموده، استعانت و فرا خواندن اصحاب قبور را مهم و الزامی تر جلوه می‌دهد.

مذهب امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله

در «کتاب الغرائب فی تحقیق المذاهب» نوشته است که امام اعظم رحمه الله شخصی را دید که بر قبور اولیا و بزرگان رفته با آنان کلام و گفتگو می‌کرد و این چنین می‌گفت: «می‌دانید که ماه‌ها است به نزدتان می‌آیم؟ برایم دعا کنید!»

حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله فرمود: «هَلْ اَجَابُوکَ؟ قَالَ لَا، فَقَالَ سُحْقًا لَکَ وَ تَرِبَتْ یَدَاکَ کَیْفَ تُکَلِّمُ اَجْسَادًا لَایَسْتَطِیْعُوْنَ جَوَابًا وَ لَایَمْلِکُوْنَ شَیْئًا!» (به‌نقل از صیانة الانسان، به‌نقل از براهین: ۱/ ۲۲۳)

آیا پاسخت را داده‌اند؟ در جواب گفت: نه. امام اعظم رحمه الله فرمود: «هلاکی و تباهی است برای تو، دستانت خاک آلود باد، چگونه با اجساد و اجسامی که قدرت و توانای پاسخ را ندارند و نه مالک چیزی هستند، گفتگو می‌کنی»!

فایده: فتوای مذکور امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله مشعل راهی است برای هر مدعی حنفیت. خود را حنفی و اهل سنت دانسته؛ اما در بابت مسأله‌ی توحید ترک کننده امام یقینا ....است.

هر مسلمانی در هر رکعت از نماز، این‌گونه اعتراف می‌کند که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [خداوندا] **تو را به عبادت مخصوص می‌گردانیم و فقط از تو یاری می‌جوییم.** و همچنین از دعوت تمام انبیا علیهم السلام این تعلیم مستفاد می‌شود که لایق و سزاوار استمداد و استعانت فقط خدای یگانه و بی‌همتا است و بس. پس در هر مصیبت و حاجتی باید از او تعالی مدد و یاری جست و به بارگاه او باید دعا کرد. او را کنار گذاشته غیر الله را ما فوق الاسباب[1]، برای برآوردن نیاز و قضای حاجات فراخواندن و صدا کردن، شرک و بیراهه‌ای بس بزرگ است. حفظنا الله منه!

۱- ما فوق‌الاسباب یعنی برای کارها و خواصی که الله‌تعالی در دنیا اسبابی پیدا فرموده است بدون استعمال آن‌ها آن کارها و خواص ظاهر شوند، یعنی بالاتر از اسباب عادیه بطور قوّت غیبی مثلاً بدون استعمال چشم و گوش دیدن چیزی و شنیدن صدایی و بدون استعمال دوا و دم دفع شدن مرض.

حکم: از آنجایی که قدرت ما فوق الاسباب صفت مختصه‌ی الله تعالی است نه مخلوق، پس هر ماسوای الله‌ای که به طور مافوق الاسباب صدا کرده شود یا از او امداد طلب شود شرک صریح است. نفیی که در قرآن و حدیث از صدا و استمداد غیرالله شده است از همین قبیل می‌باشد.

مأخذ: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. (یونس: ۱۰۶) و مخوان به‌جز از خدا چنین چیزی را که نه نفع برسانند به تو و نه ضرر، پس اگر تو این چنین کردی پس تو آن‌گاه از ظالمین می‌شوی.

ما تحت الأسباب: یعنی برای حصول شیء اسباب و آلاتی که الله تعالی پیدا کرده است آن اسباب و آلات را استعمال کرده شیء بدست می‌آید؛ مثلاً چشم را الله تعالی برای دیدن، گوش را برای شنیدن، خوردنی و نوشیدنی را برای برطرف کردن گرسنگی و تشنگی، دوا و دم را برای دفع مرض، خلق کرده است.

حکم: بوسیله اسباب عادیه وآلات مروّجه صدا کردن یکدیگر و مدد طلب کردن و کمک دادن نه شرک است و نه موهوم شرک بلکه شرعاً مباح و جایز می‌باشد و حتی در قرآن و حدیث این اصل ثابت و موجود می‌باشد؛ چنان‌که قول ذوالقرنین در قرآن کریم این‌گونه آمده است: ﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾. گفت: آن‌چه پروردگارم به من دسترسی داده است بهتر است پس

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۝ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾. (نحل: ۲۰و۲۱)

آن‌ها را که به‌جزخدا می‌خوانند، نمی‌آفرینند چیزی و خود آفریده شده‌اند. مردگانند که جان ندارند و نمی‌دانند که کی برانگیخته خواهند شد.

فایده: از آیه مذکور کاملاً واضح و تبیین شد، که ما فوق الاسباب باید از همان ذاتی استغاثه و از او برای برآوردن نیازها و قضای حاجات و دفع مضرات استمداد و یاری خواست، که نه مخلوق باشد و نه مرگ بر او طاری می‌گردد. [۱]

حضرت آدم علیه السلام خداوند متعال را ندا زد

چون حضرت آدم و حوا علیهما السلام از درخت ممنوعه خوردند. پس آدم علی نبینا و علیه التحية و السلام متضرعانه در بارگاه الهی التجا نموده، گفت: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. [الأعراف: ۲۳]

مدد کنید مرا با نیروی بدنی تا میان شما و آنان سدّی محکم بسازم. (اقتباس از معارف التوحید:۷۷و۷۸) مترجم.

۱- شیخ عطار نیشابوری رحمه الله چه خوب می‌سراید:

در بلا یاری مخواه از هیچ کس — زآنکه نبود جز خدا فریادرس
از خدا خواه هر چه خواهی ای پسر — نیست در دست خلائق خیر و شر
غیر حق را هر که خواند ای پسر — کیست در عالم ازو گمراه‌تر

(به نقل از جواهر القرآن: ۱/ ۴۰)

پروردگارا! بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعًا از زیانکاران خواهیم بود.

فایده: زمانی‌که آدم علیه السلام به وقت غم و اضطراب الله تعالی را فرا خواند، باید اولاد و ذریه نیز هنگام بروز مصایب و مشکلات بنابر اتباع و پیروی از پدر، فقط از او تعالی استمداد و یاری بخواهند.

حضرت زکریا علیه السلام برای طلب و حصول فرزند، فقط او تعالی را فرا خواند.

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾. (آل عمران ۳: آیه ۳۸)

آن‌وقت زکریا از پروردگارش طلب کرد. گفت پروردگارا! از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن به‌درستی که تو شنونده دعا هستی.

حضرت ایوب علیه السلام نیز به وقت رنج و مصیبت رب العالمین را ندا زد.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۞ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ﴾. (الانبياء ۲۱: آیه ۸۳و۸۴)

و ایوب را هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به‌راستی مرا آسیب رسیده است و تو مهربان‌ترین مهربانان هستی پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی که به او رسیده بود بر طرف کردیم.[1]

۱- برای حصول آگاهی بیشتر از مسأله‌ی «استعانت از غیرالله» ر.ک: شمشیر برّان + توحید اور شرک کی حقیقت + احسن المقصود فی توحید المعبود، از: حضرت مولانا عبدالواحد سیّد زاده + معارف التوحید، از: مولانا عبدالغنی جاجروی ﷫

مسألەی پنجم

مختار کل

اهل سنت و جماعت بر این عقیده‌اند که مختار کل، قادر مطلق و محلل و محرم اشیا صرفاً ذات الله تعالی است.

اهل بدعت تحلیل و تحریم اشیا را به انبیا و ایمه و مجاوران، تفویض و محول می‌کنند، آن‌ها معتقدند که آرمان‌ها و آرزوهای هر دو جهان و نعمت‌های دنیا و آخرت، تحت مشیت و اختیار رسول الله ﷺ قرار دارند. چنان‌که شاعری افراط‌گرایی کرده چنین می‌سراید:[1]

وہی جو مستوی عرش تہا خدا ہوکر   اتر پڑا ہے مدینہ میں مصطفی ہوکر

آن‌که خدا بوده مستوی عرش بود. به صورت مصطفی در مدینه فرود آمده است.

*****

الله کے پلے میں وحدت کی سوا کیا ہے   جو کچھ ہمیں لینا ہے لے لیں گے محمد سے

در پله و کفه‌ی ترازوی الله غیر از وحدت چیزی نیست ما را هر چه خواستنی باشد از محمد(ﷺ) می‌خواهیم.

۱- نیز شاعری دیگر در مدح رسول الله ﷺ افراط‌گری کرده چنین می‌سراید:

خدا جسکو پکڑے چھڑا لے محمد   محمد جو پکڑے چھڑا کونی نہیں سکتا

گرفت خدا را محمد نجات می‌دهد   گرفت محمد را کس نتواند نجات دهد

بلکه فراتر از این در دریای افراط غرق شده نسبت به اولیا و مشایخ عقیده مختار کل داشته، برای آنان درجه تصرف «کن فیکون» را ثابت[۱] می‌کنند. با در نظر گرفتن اختصار فقط چند دلایل به طور نمونه، یادآور می‌شویم با ذکر آن‌ها کاملاً واضح خواهد شد، که ملکیت و پادشاهی آسمان‌ها و زمین و کلیه اشیا منحصر به ذات الله تعالی می‌باشد و او در تصرف و تدبر آن‌ها به هر صورتی‌که بخواهد مختار است و در تصرف و تدبیر کلیه امور به احدی نیازمند نیست.

مالک و متصرف تمام خزاین و گنجینه‌ها صرفاً الله تعالی است.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ﴾. (البقره۲: آیه ۱۰۷)

آیا ندانسته‌ای که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و شما جز او هیچ حامی و مددگاری ندارید.

خدای تعالی در تصرفات خود واحد و لا شریک است.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. [آل‌عمران۳: آیه۲۶]

۱- چنانچه احمد رضا خان بریلوی می‌نویسد: «اولیای کرام بعد از مرگ در کلیه امور جهان می‌توانند تصرف کنند و اختیار امور هر دو جهان در دست آنان قرار دارد». (الأمن و العلی، ۵۸، به نقل از معارف التوحید) مترجم.

بگو: بار خدایا، تویی که مالک ملک هستی! هر آن‌کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را باز ستانی، هرکه را بخواهی عزّت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی همه خیر به دست توست تو بر هر چیز توانایی.

اعلام پیامبر خدا ﷺ که من مالک نفع و نقصان نیستم

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ۞ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾.[الجن۷۲: ۲۰و۲۱]

(ای محبوب من(ﷺ) بگو: جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم و با او هیچ کس را شریک قرار نمی‌دهم. بگو: من نه صاحب اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب اختیار خیری.[1]

فایده: وقتی‌که سرور کاینات حضرت رسول ﷺ مالک نفع و ضرر نیست و هیچ خیر و شری در اختیار و قبضه او نمی‌باشد. پس پیران‌پیر شیخ عبدالقادر گیلانی

۱- اما احمد یار گجراتی با مخالفت نص صریح قرآنی و غرق در دریای افراط در مدح رسول الله ﷺ چنین می‌نویسد:

« خالق کل، شما را مالک کل ساخت. هر دو جهان در اختیار شماست. هر شخصی را هر چه بخواهد از عطای پروردگار به او عطاء می‌کند. هر شخصی را از هر چیزی بخواهد محروم می‌کند. و برای هر شخصی هر چه بخواهد حلال می‌فرماید، و هر چه بخواهد حرام می‌فرماید. منظور این است که شهنشاه هر دو جهان مالک و مولای هر دو جهان است». (سلطنت مصطفی ص ۱۰۷ به نقل از معارف التوحید)- مترجم

و اولیای دیگرﷺ از کجا قدرت و اختیار آن را خواهند داشت. الله تعالی عقل سلیم عنایت بفرماید.

مالک خزانه اولاد کیست؟

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ۞ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ (الشوری۴۲: آیه ۴۹و ۵۰)

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست، هر چه بخواهد می‌آفریند، به هرکس که بخواهد[از فرزندان] دختر می‌بخشد و به هر کس که بخواهد پسر می‌بخشد یا هم پسر و هم دختر به آنان می‌دهد و هر کس را که بخواهد عقیم (نازا) می گرداند، بی‌گمان او دانا و توانا است.

فایده: در این آیه برای خوانندگان مایه‌ی اندرز و عبرت انتهایی موجود است؛ زیرا وقتی خود رب‌العالمین حکم و قضاوت فرمود، که خزانه‌ی عطا و بخشش اولاد فقط در قبضه‌ی قدرت اوست و او اختیار آن را به کسی تفویض نکرده. هر زنی را که الله تعالی بنابر خواست و مشیت خود فرزند نرینه ببخشد هیچ طاقتی قدرت و توانایی قطع این سلسله و یا تبدیل آن را به دختر ندارد و هر زنی را که او بخواهد دختر عطا کند، کسی قدرت و توانای این را ندارد تا آن را قطع کرده و عطای پسر را برای او آغاز کند و هر زنی را که او تعالی از نعمت هر دو محروم کرده وی را عقیم و نازا گرداند، هیچ نیرویی او را صاحب فرزند، نخواهد گردانید. از برای خدای ذوالجلال، دیگر از رفتن بر قبور اولیا و استمداد و فراخواندن آن‌ها باز آمده از خدای یگانه و لاشریک نعمت اولاد را بخواهید.

خلایق عاجز و ناتوانند

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾. (الحج۲۲: آیه ۷۳)

ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید، قطعًا کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز آفریدن مگسی را نمی‌توانند. هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان را برباید نمی‌توانند آن را باز پس گیرند از آن طالب و مطلوب هر دو عاجز و ناتوانند.

فایده: از محور بحث آیه بوضوح پیداست، که همه‌ی اختیارات منحصر به باری تعالی و از آن اوست، جز او دیگران از خلق و ایجاد مخلوقِ ناقصی چون مگس هم عاجز و ناتوانند. آفریدن به جای خود حتی توان باز پس گرفتن ستانده‌ی مگس را هم ندارند. آن‌هایی‌که از انجام این گونه امور کوچک و معمولی عاجز و ناتوانند، چگونه ممکن است، مختار کل و مالک امور عظام ما بوده آن‌ها را انجام دهند. فوا اسفا![1]

*****

۱- برای آگاهی بیشتر از مسأله‌ی «مختار کل» ر.ک: شمشیر برآن + دل کا سرور (اردو)، از: مولانا محمد سرفراز خان صفدر ﷫ + توحید اور شرک کی حقیقت

ارشاد شاه احمد رضا خان بریلوی در مورد بشریت رسول خداﷺ

اعلی حضرت انبیا و رسل علیهم السلام را از جنس بشر می‌دانست؛ او می‌نویسد:

«اجماع اهل سنت است که از انسان‌ها و بشر جز انبیا علیهم الصلوة و التسلیم کسی معصوم نیست. کسی‌که دیگران را معصوم بداند، از اهل سنت خارج است».
(دوام‌العیش:۲۷ ط: بریلی شریف)

فایده: مگر در این عبارت تصریح نشده که تمام انبیای کرام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بشر واز گروه انسان‌هایی هستند که از آنان گناه صادر نمی‌شود.

ارشاد حضرت مولانا دیدار علی شاه بریلوی درباره‌ی حاضر و ناظر

او می نویسد:

«اگر مراد از لفظ حاضر و ناظر مانند حضور و نظور باری‌تعالی بالذات در هر آن و هر لحظه باشد، پس این عقیده کاملاً باطل و مفضی الی الشرک است. **آلا!** از میان مسلمانان، جاهل و نادان‌ترین فردی هم دارای چنین عقیده پوچ و بی اساسی نخواهد بود». (رسول‌الکلام فی بیان المولود و الکلام: ۱۰۵)

فایده: پدر گرامی مولانا ابوالبرکات ناظم اعلی حزب‌الاحناف لاهور، این امر را مبرهن ساخت، که نسبت به ذات گرامی نبی اکرم ﷺ اعتقاد هر جا حاضر و ناظر داشتن عقیده شرکیه می‌باشد.

از جاهل مطلق و محضی می‌توان چنین عقیده بی‌اصل و باطلی را باور کرد، ایمان آوردن یک فرد دانشمند و فهمیده بر این‌گونه خرافات و سخنان بیهوده غیر ممکن است.

ارشاد پیر مهر علی شاه، که متصرف و مدبر امور صرفاً ذات باری تعالی است.

او ارشاد می‌فرماید:

«رب‌العالمین به مقبولان دربار خود چنان قدرتی بخشیده که اگر به طرف هر امری قلبًا متوجه شوند، حتما الله تعالی آن را انجام خواهد داد. البته این‌گونه صحیح نیست که هر وقت و هر چه بخواهند همان‌طور خواهد شد؛ زیرا پیامبر خدا علیه الصلاة و السلام برای عمویش ابوطالب می‌خواست تا او ایمان بیاورد؛ اما این‌گونه به‌ظهور نیآمد پس کاملاً مفهوم می‌شود زمانی‌که نبی اختیار کل نداشت، ولی از کجا دارد و این زمانی ممکن است، که نعوذ بالله نعوذ بالله! خداوند متعال تمام اختیارات را به یک نبی یا بنده مقرب درگاه خویش تفویض و محول کرده خودش معطل بنشیند و این کاملاً بر خلاف عقیده اسلام و مسلمانان است». (مکتوبات طیّبات: ۱۲۷)

فایده: خداوند به مقبولان بارگاه خود چنان عزتی می‌بخشد، که اگر آنان به الله قسم یاد کنند که او چنان خواهد کرد، حتماً خدای متعال حرمت سوگندشان را نگاه داشته و آنان را از آن خلاص خواهد کرد. البته هرگز مطلب آن چنین نیست که آنان خودشان در آن امر تصرف خواهند داشت. بلکه بنابر دعای آنان و تصرف خداوند متعال آن امر به وقوع خواهد پیوست. در تمام عالم فقط تصرف او تعالی جاری است و اوست مدبر کاینات. نسبت به انبیا و اولیا عقیده متصرّف و مختار کل داشتن باوری است کاملاً مخالف اسلام و بنابر الزام تعطل، مستلزم توهین باری‌تعالی می‌باشد. این مطالب، از تحریر و نگارش شاه صاحب کاملاً واضح و روشن هستند.

ISBN 964255050-4

9789642550500

انتشارات شيخ الاسلام احمد جام